



سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

سال یازدهم - شماره ۲۴۱

دیماه ۱۳۶۸

صفحه ۱۶

جمهوری اسلامی تجسم حقوق بشر در اسلام

رژیم جمهوری اسلامی طی حاکمیت خود، سرکوب و خفقان عنان گسیخته‌ای را بر جامعه حاکم نموده است. هریک از اقشار و طبقات جامعه بنحوی در معرض ستم و سرکوب قرار دارند. کارگران، دهقانان، زنان و عموم توده‌های مردم از ابتدائی‌ترین حقوق دمکراتیکشان محروم شده‌اند. سرکوب ابتدائی‌ترین مطالبات، تجاوز به حقوق برحق توده‌ها، بگرویبند، شلاق زدن، سنگسار، زندان و اعدام، به‌اجزای لاینفک حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند. درچنین شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی بعنوان یک رژیم ارتجاعی و درنده‌خو، مورد نفرت توده‌های مردم ایران و افکار عمومی جهان قرار دارد، حکومت اسلامی با برپائی نمایشات مضحک و چندش‌آوری، هرچه بیشتر ماهیت خود را بعنوان یک دیکتاتور ارتجاعی برملا میسازد.

هنوزچندی از محکومیت جمهوری اسلامی توسط عفو بین‌الملل نگذشته بود که تحت فشار افشاکری نیروهای سیاسی دربار دستگیریها و اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی موادمخدر، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای چندمین بار خواهان آن شد که جمهوری اسلامی اجازه دهد بین ارگان‌های هیأتی را برای

بازدید از زندانها و بررسی رعایت حقوق بشر از سوی رژیم ایران، به تهران بفرستد. جمهوری اسلامی که اینبار برخلاف قبل ناگزیر شد در حرف درخواست کمیسیون حقوق بشر را بپذیرد، سرآسیمه به سازماندهی تبلیغات و مراسم پرداخت تا پای بندیش به حقوق بشر را به اثبات برساند. سران رژیم با گردآوری مرتجعینی از ۳۰ کشور اسلامی، اجلاس حقوق بشر در اسلام را در تهران برپا نمودند. در این اجلاس نمایندگان دولتهائی از سرشت جمهوری اسلامی همانند سوریه، الجزایر، لیبی، قطر، عمان، بنگلادش، پاکستان، بحرین، اندونزی، مارات متحده عربی و کویت هر یک بر تریبون قرار گرفتند و در وصف حقوق بشر در اسلام به سخنرانی پرداختند. مضحکه روزگار اینکه سران جمهوری اسلامی در کنفرانسی که بمنظور نشان دادن اعتقاد خود به حقوق بشر راه انداخته بودند، تلاش فراوانی بکار بردند تا شرکت کنندگان در اجلاس را متقاعد سازند از حکم خمینی درباره اعدام سلمان رشدی حمایت نمایند. این نمایش مضحک با صدور بیانیه حقوق بشر در اسلام به پایان رسید.

گرچه در طول این اجلاس نمایندگان

بحران در ساختار حکومت است

طی هفته‌های اخیر با تشدید اختلافات درونی هیأت حاکمه و کشمکش وجدال جناحها، بحران دستگاه حکومتی بمتابه بحران ذاتی حکومت مذهبی ایران ابعاد تازه‌ای بخود گرفت و یکبار دیگر بر تبلیغات جارچیان ثبات رژیم و مدعیان تخفیف تضادهای بحرانهای رژیم خط بطلان کشید. مدافعین و توجیه‌گران نظم موجود که در تلاش انداز هر واقعه‌ای برای تبلیغ ثبات رژیم استفاده کنند، آتش بس موقت جناحهای رژیم را که با مرگ خمینی صورت گرفت و در پی آن انتخاب خامنه‌ای بجای خمینی و کسب پست ریاست جمهوری را توسط رفسنجانی بعنوان نشانه‌های بارزی از تخفیف تضادهای بحران حکومتی قلمداد نمودند. همپای تبلیغات کرکننده دستگاه حکومتی، دسته‌هایی از بورژوازی اپوزیسیون و نیز محافل امپریالیستی فریاد برآوردند که مرحله جدیدی در حل بحرانها و مشکلات ایران فرارسیده است. آنها مدعی شدند که گویا بحرانها از ذات بحران زای شخص خمینی ناشی شده و با مرگ او اوضاع سامان خواهد گرفت. آنها قرار گرفتن خامنه‌ای بجای خمینی، رفسنجانی

تشکل و تشدید مبارزه، راه حل قانون کار

در آبانماه امسال یکبار دیگر شورای نگهبان به لایحه قانون کار مصوب مجلس ارتجاع مهر زد. این لایحه که در مه‌ماه در جلسات مجلس با حضور اعضای شورای نگهبان "صلاح" شده بود، برای تصویب نهائی در اختیار شورای نگهبان قرار گرفت. اما در آبانماه اعلام شد که شورای نگهبان با برشمردن ۶۵ مورد اشکال شرعی و اشکال قانون اساسی، لایحه فوق را رد کرده است. یکی از نمایندگان مجلس (قاضی زاده

هاشمی) در توضیح اشکالات مطرح شده از سوی شورای نگهبان اظهار داشت: "شورای نگهبان در قانون کار مصوب اخیر مجلس شورای اسلامی حدود ۳۳ اشکال قانون اساسی اعلام کرده که ۲۶ مورد آن اشکال بار مالی است. همچنین ۳۲ اشکال شرعی گرفته شده به قسمی اصلاح گردد که در نهایت برای کارگران کشورمان قانون کار چاره ساز و مشکل گشا داشته باشیم." سپس از

دفاع از حزبیت، علیه بی‌حزبی

۱۶۴ (۳)

یادداشت‌های سیاسی

★ اشتغال نظامی پاناما توسط امپریالیسم آمریکا

★ تحولات در رومانی

۱۶



اطلاعیه

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

۲

از زمان نشریات

راه کارگر - باز هم پریشان فکری و باز هم نااستواری نظری
شورای عالی و حرفهای کهنه شده انحلال طلبان

۷

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

اطلاعیه



مردم مبارز ایران! سازمانهای انقلابی و مترقی! سازمانهای بین المللی!

در مرداد ماه سال ۱۳۶۷ یکی از رفقای سازمان ما بنام رفیق کاظم که در مناطق مرزی کردستان علیه جمهوری اسلامی فعالیت می کرد، توسط مامورین عراقی دستگیر و اکنون حدود یکسال ونیم است که در زندانهای رژیم عراق بسر میبرد.

سازمان ما طی یک تلگراف به سفارت عراق در فرانسه در اوخمارس ۱۹۸۹ ونیز یک نامه بتاريخ بیستم سپتامبر ۱۹۸۹ ضمن اعتراض به این اقدام دولت عراق خواستار آزادی وی گردید و در همان حال از مجاری مختلف از طریق سازمانهای بین المللی برای آزادی وی اقدام نمود، اما تاکنون رژیم عراق همچنان از آزادی وی سرباز زده و حتی اجازه ملاقات با وی را نداده است. ما باریکتر ضمن محکوم کردن این اقدام دولت عراق از همه سازمانهای ایرانی و بین المللی میخواهیم که دولت عراق را برای آزادی رفیق کاظم تحت فشار قرار دهند تا موجبات آزادی هر چه سریعتر وی فراهم گردد.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

۱۳۶۸/۱۰/۲۰

بحران در ساختار حکومت است

یابد و این انتخاب چگونگی توازن قوا را به هردو طرف نشان داد. این انتخاب به جناح محتشمی امکان داد که با شناخت دقیق تری از قدرت خود تعرض به جناح دیگر را آغاز کند. بنا بر این مخالفت خود را با برنامه های اقتصادی و سیاسی رفسنجانی شدت بخشید و نمایندگان این جناح در مجلس آشکارا به مخالفت با برنامه های دولت برخاستند. مسافرت چاوشسکو به ایران و بلافاصله سرنگونی او، فرصت مناسب دیگری بود که این جناح برداشته و تعرض خود بیا فزاید. لذا در اوائل دیماه ۴۵ تن نمایندگان مجلس ارتجاع طی نامه ای از ولایتی خواستند که در مجلس حاضر شود و درباره سفر چاوشسکو به آنها توضیح دهد. توأم با آن، مطبوعات وابسته به این جناح نیز تبلیغات وسیعی را علیه وزارت امور خارجه سازمان دادند. مقارن همین ایام ۱۳۶۸ تن از مجلسیان که اساسا وابسته به همین جناح ندی نامی به احمد خمینی - خوار ستار تعقیب قضائی روزنامه رسالت ارگان جناح با زار شدند که به گفته آنها سخنان خمینی را بنفع این جناح تحریف کرده است. دامنه این تعرض بحدی بود که جناح مقابل ناگزیر گردید شخص خامنه ای را بمیدان بفرستد. لذا او طی یک سخنرانی شدیدالحن با تاکید بر این مسئله که رژیم بنا به مجموعه شرایط داخلی و بین المللی در وضعیت وخیمی قرار دارد و این "تنازع و کشمکش" پرچم اسلام "حفظ نخواهد شد، مخالفین جناح خود را مورد حمله قرار داد و گفت: "مبادا در گوشه و کنار کسانی یا دشان برود که امروز دنیا در چه شرایطی قرار دارد دولت ما کیست و کجاست و با زشروع کنند و هم حرفها و حرکتهای

در رأس قوه مجریه و وزدی در رأس قوه قضائیه را به فال نیک گرفتند و گفتند: اکنون که "جناح میان رو" زمام امور را بدست گرفته و جناح با اصطلاح "تندرو" موقعیت پیشین خود را از دست داده است دیگر دلیلی برای بحران حکومتی وجود ندارد و در پی آن رژیم قادر است بر بحرانهای دیگر نیز فائق آید. بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم و جناحهای لیبرال داخلی حتی از ظرفیت و توان رفسنجانی برای حل تمامیت بحرانهای اقتصادی و سیاسی سخنرانی میمان آورند. اما شناخت اندکی از ما هیئت بحران همه جانبه ای که رژیم با آن روبروست و ساختار بحران زای حکومت مذهبی کافی بود تا با قطعیت بتوان گفت که حل این بحرانها از عهده رژیم ساخته نیست و شباتی هم در کار نخواهد بود. حقیقتی که هم اکنون تنها پس از گذشت چند ماه از مرگ خمینی آشکار گشته و تشدید بحران حکومتی با رزترین دلیل آن میباشد. بحرانی که مجددا در پی تشدید اختلافات و تضادهای جناحهای رقیب آشکار شده است. در تحولات پس از مرگ خمینی که با تفوق ائتلاف جناح خامنه ای و رفسنجانی بر جناح دیگر توأم بود، نخستین نقطه ای که میتواند عرصه ای برای ارزیابی مجدد جناحها از قدرت خویش بحساب آید، انتخابات میان دوره ای مجلس ارتجاع بود. در این انتخابات که دو طرف اصلی کشمکش بمقابله ای سخت و جدی با یکدیگر برخاستند، علیرغم تلاشی که ائتلاف خامنه ای - رفسنجانی برای کنار گذاشتن کاندیداهای طرف مقابل و انتخاب کاندیداهای خود بکار برد، اما محتشمی یکی از سران جناح رقیب توانست به مجلس راه

تفرقه آفرین را که در چند سال قبل معمول بود دوباره به صحنه بیاورند. "بعضی در گوشه و کنار به اندک بهانه ای جنجال راه می اندازند و ایراد گرفتن را شروع میکنند." واضافه کرد که مانعیتوانیم " اجازه دهیم مسئولان دیپلماسی کشور مورد تهاجم افرادی مسئولیت قرار بگیرند؟ مگر ما میگذاریم. " یک روز پس از این موضعگیری رفسنجانی نیز ضمن یادآوری این مسئله که وزیر امور خارجه از پشتیبانی ویژه خامنه ای برخوردار است به مخالفین کابینه خود اخطار کرد و گفت: "بعد از این افراد مواظب باشند و در محدوده نظرات رهبری حرکت کنند." اما این حملات و اخطارها کار ساز نبود، نمایندگان جناح رقیب در مجلس به رفسنجانی و خامنه ای و رفسنجانی - پیرداختند و گفتند که این حق آنهاست که وزرای کابینه را استیضاح کنند و خامنه ای نمیتواند آنها را "فردایی مسئولیت" بنامد.

در این مرحله از جدت اختلافات بود که طرفداران ائتلاف خامنه ای - رفسنجانی برای مرعوب ساختن جناح محتشمی به تاکتیک خمینی متوسل شدند و کوشیدند از طریق جار و جنجال "بیعت مجدد" و "حمایت از خامنه ای" رقیب خود را به عقب نشینی وادارند. اما خامنه ای خمینی بود و نه وضع به روال سابق. "متحزب الله" که میبایستی مجری این تاکتیک باشد، تا آن حد که برای رژیم باقی مانده است عمدتاً تحت نفوذ جناح دیگر بود، لذا جز از جانب جریانات وابسته به خود جناح خامنه ای، نظیر "روحانیت مبارز"، "ثمه جمعه"، "سازمان تبلیغات اسلامی" و گروه معدودی دیگر، حمایتی صورت نگرفت. این شکستی سنگین برای خامنه ای و جناح او بود و در شرایطی بود که مجددا گروهی از روحانیون و در رأس آنها منتظری بمخالفت آشکار با وی برخاسته اند. در ادامه این کشمکشها بالاخره ولایتی ناگزیر شد که به مجلس برود و در مورد سؤال مخالفین که تعداد آنها به ۸۴ تن افزایش یافته بود پاسخ دهد. اما مشکل جناح مسلط هیئات حاکمه بهمین جا ختم نمیشود، این فقط سرآغاز یک دور جدید از اختلافات درونی هیئات حاکمه است که بحرانی عمیق تر را در درون دستگاه حکومتی پدید خواهد آورد. جمهوری اسلامی را راه گریزی از این بحران حکومتی نیست، چرا که این بحران زائیده حکومت مذهبی است و از ساختار خود حکومت ناشی میگردد. بحران حکومتی نمیتواند حل گردد مگر آنکه حکومتی جدید آنرا حل کند.

از صفحه ۱۴

آنرا در دلبسته بلعکس وظیفه آن برداشتن موانع از سر راه تحول بورژوازی جامعه رومانی از طریق اعمال بکرشته فرمهای اقتصادی و سیاسی بورژوازی و پالمانتا ریس بورژوازی است. همان مسیری که در دیگر کشورهای اروپای شرقی طی شده است، مسیر تحولات در رومانی است.



جمهوری اسلامی تجسم حقوق بشر در اسلام

جمهوری اسلامی وسا یردول شرکت کننده تلاش فراوانی بکار بردند تا حقوق بشر و آزادیهای فردی و سیاسی را از دیدگاه اسلام تشریح نمایند، اما توده های مردم ایران و بطور عموم توده مردمی که تحت سلطه حکومت های مذهبی و اسلامی قرار دارند، اصولاً نیازی ندارند تا از طریق اینگونه اجلاسها به مفهوم حقوق بشر در اسلام پی ببرند. توده های مردم ایران و سایر کشورهای اسلامی معنای این نوع از حقوق بشر را در عمل دریافته اند و هر روز و هر لحظه آنرا با گوشت و پوست خود لمس میکنند. کدام کنفرانس و اجلاس میتواند حقوق بشر در اسلام را به روشنی ۱۱ سال حاکمیت جمهوری اسلامی به توده مردم بشناساند؟ کدام کنفرانس و اجلاسی میتواند همنانند جنسنگ توسعه طلبانه ایران و عراق به توده مردم نشان دهد که در برابر مرام پان اسلامستی جمهوری اسلامی، نه حقوق بشر، که جان میلیونها انسان پیشیزی ارزش ندارد؟ کارگران ایران حقوق بشر در اسلام را در نقض ابتدائی ترین خواسته های برحق خود لمس کرده اند. آنان این نوع از حقوق بشر را در چهره مزدوران سرکوبگرانجمن اسلامی، در چهره پادارانانی که با هر حرکت اعتراضی کارگران به کارخانه میریزند و کارگران را به رگبار می بندند، در ممنوعیت تشکیل هر نوع تشکل مستقل کارگری، در دستگیری و اعدام هزاران کارگر پیشرو و خوبی دیده اند. توده مردم ایران حقوق بشر در اسلام را در سرکوب هرگونه مخالفت در چهره و با شان رژیم که در سر هر کوی و بـرزن همانند لاشخور به کمین نشسته اند، با هر پانه ای به مردم هجوم میبرند، در چهره موتور سوارانی که بر روی زنان تیغ میکشند، در چهره باندهای سیاه که مخالفین رژیم را میرا بیندویس از شکنجه و آزار جسدیا بیکر کنیم جان آنان را در بیا بانها رها میسازند، دیده اند. حقوق بشر در اسلام همان کشتار چند هزار نفره زندانیان سیاسی است، اعدام زنان باردار، تجاوز به زنان زندانی، شلاق زندان، دست و پا بریدن، سنگسار زنان است. حقوق بشر در اسلام در زنده زنده سوزاندن زندانیان سیاسی، در چهره لاجوردی قصاب اوین، در چهره تک تک سران جمهوری اسلامی نقش بسته است. حقوق بشر در اسلام همان آزار و اذیت اقلیت های مذهبی، سرکوب خلقها، حکم اعدام سلمان رشدی و ترور مخالفان رژیم در خارج از کشور است. پس چه حاجتی است که برای شناساندن آن اجلاس و کنفرانس برپا شود؟ اصولاً وجود یک حکومت مذهبی خودنقض مکرسی و آزادی است. یک رژیم مذهبی بنا بر نصوصیت مذهبی اش نمیتواند هیچ قرابتی با مکرسی و آزادی داشته باشد، حکومت های مذهبی ستم طبقاتی بر توده مردم، بر کارگران و منتکشان را با ستم مذهبی تکمیل میکنند. اگر

رژیمهای بورژوازی که در ظاهر آزادیهای فردی و اجتماعی را برای مردم به رسمیت می شناسند، این آزادیها را در چهار چوب حکومت استثماری-گران بر استثماری شوندگان با هزارا ماموگمر می پذیرند، یک حکومت مذهبی در حرف هم نمیتواند به این آزادیها پای بند باشد. وقتی نماینده جمهوری اسلامی در اجلاس فوق الذکر در انتقاد به اعلامیه حقوق بشر میگوید: "چگونه میتوان برای آزادی بیان و حدمرزی قائل نشد و اجازه داد به پیمان و برگزیدگان جامعه بشری توهین و بی احترامی شود"، بر همین مسئله تاکید میکنند که در یک حکومت مذهبی همه چیز، همه افراد و کل اجتماع تابعی از اراده خداوند و نمایندگان این خداوند بر روی زمین هستند.

دفاع از حزبیت . . .

فراکسیون یعنی ایجاد سازمان یا سازمان نهائی در درون یک سازمان واحد، با پلاتفرم و انضباط ویژه خود دست میزنند، به مناسبات محفلی روی می آورند و به جای اینکه نظرات و انتقادات خود را با ابزارها و شیوه های مبارزه حزبی بیان کنند به روش های غیر تشکیلاتی و ماقبل حزبی متوسل میگردند. حتی بلشویکها که نمونه کاملی از یک تشکیلات پرولتری و انضباط پرولتری را به همه کمونیستها ارائه دادند، ناگزیر بودند که مداوماً با این گرایشات و روشهای نقض دیسیپلین حزبی مبارزه کنند. لنین با زهم در همان بحبوحه اختلاف با منشویکها خاطر نشان ساخت: "روش های مختلف مبارزه وجود دارند. برخی روشها قطعاً خلاف قاعده هستند و ابدا نمیتوان آنها را در یک حزب سالم تحمل کرد. . . ما باید فقط اعلام کنیم و با اقتدار اعلام کنیم که یک مبارزه نرمال، یک مبارزه ایده ها، مبارزه ای که در محدوده های معینی صورت میگیرد مجاز است، اما با یکوت، خود داری از کار کردن تحت رهبری کمیته مرکزی، خودداری از حمایت مالی برای خزانه مرکزی و غیره و غیره مجاز نیست." ۲۰ اودراش خود "یک گام به پیش دوگام به پس" لیست کاملی از این شیوه های غیرمجاز که بهیچوجه با روشهای مجاز مبارزه حزبی همخوانی ندارند ارائه میدهد و ضرورت مبارزه علیه آنها را خاطر نشان میسازد. در دوران مبارزه علیه انحلال طلبان با نمونه های دیگری از این شیوه های مبارزه غیرحزبی مبارزه برمیخیزد. در دوران انقلاب اکتبر و پس از آن نیز لحظه ای از مبارزه علیه شیوه های مبارزه غیر حزبی در درون حزب بلشویک، نظیر روشهای اعتصاب شکنانه، با یکوت، فراکسیونیسیم و غیره که انضباط پرولتری را در حزب برهم میزدند، غافل نبود. از اینرو هر تشکیلات پرولتاریائی نیز بمنظور حفظ دیسیپلین پرولتری باید قاطعانه شیوه های مبارزه غیرمجاز را مردود بداند و بهیچوجه آنها را تحمل نکند. لذا رعایت اکید اسامه که

تحت سلطه چنین حکومت های مردم تنه آزادانده مسلمان باشند و از حکومت تبعیت نمایند. کارگران و زحمتکشان ایران که ۱۱ سال تحت سلطه یک رژیم مذهبی مافوق ارتجاعی قرار داشته اند، مفهوم این سخنان نماینده جمهوری اسلامی را بخوبی درک میکنند. توده مردم به تجربه دریافته اند که تا وقتی یک رژیم مذهبی و حکومت جمهوری اسلامی بر سر کار باشد، صحبت کردن از آزادی های فردی و اجتماعی پوچ و عبث است. این رژیم دشمن سرسخت آزادی و دمکراسی است و نخستین گام برای دست یابی به آزادی های سیاسی سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است .

از نظر روشنفکران و لنگار ممکن است بوروکراتیک جلوه کند، برای حفظ دیسیپلین حزبی امری ضروری و حتمی محسوب میشود. ما امروز بیش از همیشه باید در برابر گرایشاتی که بنحوی از انحاء با ایده حزبیت مخالفت میکنند، بمبارزه برخیزیم و از ایده حزبیت، سازمان پرولتاریائی و دیسیپلین پرولتری دفاع نمایم. طبقه کارگر بدون تشکیلات و انضباط پرولتاریائی نمیتواند بر بورژوازی پیروز شود. با چنین درکی است که ما باید برای متشکل ساختن کارگران تلاش کنیم و این ایده درخشان لنین را مد نظر داشته باشیم که بدون تشکیلات، دیسیپلین انقلابی، و فعالیت زیرزمینی، مبارزه علیه حکومت و پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی ممکن نیست.



- ۱- بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم-لنین
- ۲- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۳- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۴- به حزب - "
- ۵- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۶- دیسیپلین حزبی و مبارزه علیه سوسیال دمکراتهای طرفدار کادت - "
- ۷- شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی-
- ۸- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۹- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۱۰- اسناد انترناسیونال سوم درباره احزاب کمونیست - "
- ۱۱- بگنار کارگران تصمص بگیرند - "
- ۱۲- چه باید کرد؟ - "
- ۱۳- تجدید سازمان حزب - "
- ۱۴- چه باید کرد؟ - "
- ۱۵- خطاب به حزب توسط نمایندگان به کنگره وحدت - "
- ۱۶- آزادی انتقاد و اتحاد در عمل - "
- ۱۷- گزارشی درباره کنگره سوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه - "
- ۱۸- خطاب به حزب توسط نمایندگان به کنگره وحدت - "
- ۱۹- نامه به ایسکرا - "
- ۲۰- نشست شورای حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه - "

تشکل و تشدید مبارزه، راه حل قانون کار

مخالفت شورای نگهبان بالایحه قانون کار، این لایحه در اختیار مجمع تشخیص مصلحت قرار گرفت تا این مجمع نظر نهائی را درباره آن ارائه دهد. اما مجمع تشخیص مصلحت تاکنون از تصمیم گیری درباره قانون کار عاجز مانده است. اما می کاشانی یکی از اعضای مجمع فوق، در این مورد که چرا این ارگان نظر نهائی خود را درباره قانون کار اعلام نمی کند اظهار داشت: "مهمترین مشکل این طرح پارامالی آن است." به این ترتیب پس از ۱۱ سال که احکامیت رژیم جمهوری اسلامی میگذرد، این رژیم هنوز قادر نشده است قانون کاری را تصویب برساند، قانون کار پیشینهای آن در مجلس و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت دست بدست میشود و آخرین لایحه قانون کار، با این توجیه که "پارامالی" دارد، از سوی شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت رد شده است. البته بر هر کارگر آگاهی که با آخرین لایحه قانون کار آشنائی داشته باشد، روشن است که این لایحه در کلیت خود عمیقاً ارتجاعی و ضد کارگری است. در این لایحه گرچه سرمایه داران و دولت آنان ناگزیر شده اند اندکی از لابی قبلی که بر مبنای باب اجاره و قوانین فقهی تنظیم شده بود، عقب بنشینند، اما لایحه فوق نیز در اساسی ترین رئوس خود، در ضدیت با منافع کارگران تنظیم شده است و بیان حقوقی استثمار و وحشیانه آنان از سوی سرمایه داران است. در این لایحه کارگران از ابتدائی ترین حقوق خود محرومند؛ در این لایحه ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و حق اعتصاب از کارگران سلب شده است. ارگانهای جاسوسی و سرکوب یعنی انجمن های اسلامی و ارگانهای ارتجاعی وابسته به رژیم موسوم به شورا های اسلامی کار را یگزین تشکلهای مستقل کارگری شده اند. بر اساس این قانون، سرمایه داران مجازند به بهانه های گوناگون کارگران را گروه گروه اخراج کنند، در این لایحه ارتجاعی، تعیین حداقل دستمزد کارگران به "شورای عالی کار" ارگان متشکل از نمایندگان سرمایه داران و دولت آنان واگذار شده است تا دستمزد کارگران را متناسب با خواست سرمایه داران در سطح پائینی حفظ نمایند. لایحه قانون کار مصوب مجلس ارتجاع، به اضافه کاری اجباری، و داشتن کارگران به ساعات متمادی کار رسمیت بخشیده است. سرمایه داران مجازند کارگران را بصورت کارمزدی بکار بیاورند و آنان را به شب کاری وادار نمایند. هزاران روزنه لایحه فوق به سرمایه داران اجازه میدهد برای افزودن بر سودهای خود، حداقل امکانات ایمنی و بهداشتی محیط کار را از کارگران دریغ کنند و آنان را در شرایط وحشیانه ای استثمار نمایند. اما با تمام موارد ذکر شده، باز هم سرمایه داران از "پارامالی" این

لایحه شکایت میکنند و اینکه مجلس ارتجاع، لایحه فوق را در جهت منافع کارگران "صلاح" کرده است، هنوز هم ناراضی اند. شورای نگهبان به قانون کار ۶۵ مورد اشکال وارد میکند و مجمع تشخیص مصلحت، عمده ترین مشکل آن را پارامالی این قانون برای سرمایه داران و دولت میدانند. سرمایه داران خواهان تشدید استثمار کارگران و کسب سودهای باز هم بیشتری هستند. همین عامل است که سبب شده رژیم جمهوری اسلامی طی ۱۱ سال حکومت خود از تهیه قانون کار ناتوان باشد. از یکسو سرمایه داران، شرایط مناسب برای تولید را در تداوم وحشیانه ترین شکل استثمار کارگران و بی حقوقی محض آنان میدانند و از سوی دیگر رژیم در هر اس از رشد اعتراضات کارگری در تلاش است با رنگ و لعاب زدن به قانون ارتجاعی کار کارگران را آرام سازد. رژیم که به تجربه دیده است نخستین لایحه قانون کار که در زمان وزارت توکلی به مجلس ارائه شد، چه موج عظیمی از اعتراضات کارگری برانگیخت و وزیر کار و هیئت دولت ناگزیر شدند بی سروصدا این لایحه را پس بگیرند، و شا هد بوده است لوابح کار بعدی نیز به سرنوشت اولی دچار شده اند، قاعدتاً در این قانون کار را بنحوی تنظیم نمایند که هیچ "پارامالی" برای دولت و سرمایه داران نداشته باشد.

بهر حال علیرغم اینکه لایحه قانون کار جمهوری اسلامی تا چه مدت در مجلس، هیئت دولت، مجمع تشخیص مصلحت و شورای نگهبان دست بدست شود، طبقه کارگران ایران این قانون ارتجاعی را رد میکنند و مبارزه خود را برای دست یابی به یک قانون کار مترقی گسترش خواهند داد. طبقه کارگران ایران برای دست یابی به آن قانون کاری مبارزه میکنند که در آن ۴۰ ساعت کار و روز تعطیل پیاپی در هفته به رسمیت شناخته شده باشد. قانون کاری که اخراج کارگران توسط سرمایه داران را ممنوع سازد و اجازه ندهد آنان هر زمان که اراده کردند کارگران را بطور فردی یا گروهی اخراج نمایند. طبقه کارگر ایران خواهان تدوین قانون کاری است که در آن اضافه کاری، سیستم پرداخت دستمزد بصورت کارمزدی و شب کاری (مگر در مواردیکه به تصویب تشکلهای کارگری رسیده باشد) ممنوع گردد. قانون کاری که دستمزد کارگران را متناسب با سطح هزینه ها و تامين معیشت یک خانواده پنج نفره کارگری تعیین نماید. در چنین قانون کاری، کارگران از بیمه کامل اجتماعی و برقراری کنترل کامل و سازمان یافته بهداشتی برخوردار خواهند بود. چنین قانون کاری دولت را موظف میسازد تا دام که شغلی برای کارگران بیکار ایجاد نشده، حقوقی معادل مخرج یک خانواده پنج نفره کارگری به کارگران

پرداخت نماید. بر اساس یک قانون کار مترقی، زنان در ازا کار مساوی با مردان، مزد و مزایای کامل دریافت خواهند کرد. زنان باردار دو ماه قبل و دو ماه بعد از زایمان از مرخصی با حقوق امکانات پزشکی، درمانی و داروئی رایگان برخوردار خواهند بود. چنین قانون کاری حق تشکیل سندیکاها و اتحادیه های کارگری و حق اعتصاب کارگران با پرداخت دستمزد کامل در دوران اعتصاب را تضمین خواهد نمود. بدیهی است که قانون کار مترقی که رئوس مطالبات فوری کارگران را در برداشته باشد، می باید با مشارکت، نظارت و تصویب تشکلهای مجامع کارگری تدوین شود. دست یابی به یک قانون کار مترقی مستلزم گسترش مبارزه کارگران و متشکل شدن آنها است.

شورای عالی و . . .

مسئله اجتماعی دیگر که به کارگران مربوط میشود، به تنهایی حل شود، خواستی ابلهانه خواهد بود. وی در ادامه میگوید که تنها با از میان برداشتن شیوه تولید سرمایه داری، حل مسئله مسکن نیز ممکن میگردد. انگلس در ادامه بحث خود در این مورد که انقلاب اجتماعی چگونه و در چه شرایطی این مسئله را حل خواهد کرد، مینویسد: "اینرا که انقلاب اجتماعی این مسئله را چگونه میتواند حل کند، نه تنها به شرایط مربوط میباشد، بلکه با مسائل بس عمیق تری در رابطه میباشد که در بین آنها از بین بردن تضاد بین شهروستایی از مهمترین است." همانگونه که ملاحظه میشود، انگلس حل مشکل مسکن را زمانی امکان پذیر میداند که نه تنها شیوه تولید سرمایه داری از میان رفته باشد، بلکه تضاد بین شهر و روستا نیز حل شده باشد. تجربه کشورهای سوسیالیستی نیز صحت این گفتار انگلس را به اثبات رسانده است. حال آنکه شورای عالی مدعی است، جمهوری اسلامی میتواند این مسئله را حل کند، در حالیکه حتی یک حکومت انقلابی - دمکراتیک نیز قادر به حل قطعی آن نیست. با این توضیحات بنظر میرسد که کاملاً روشن شده باشد که استدلال نویسنده مقاله در رد تبلیغ آلترناتیو حکومتی و اثبات این مسئله که شعار "کار، مسکن، آزادی" می باید بدون پیوند با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تبلیغ گردد، تا چه حد بی پایه است. باید به توده ها گفت بدون سرنگونی رژیم و برقراری "حکومت شورائی" دستیابی به "کار، نان، آزادی" ممکن نیست. هرکس که به توده ها بگوید "کار، مسکن، آزادی" را از رژیم طلب کنید، در عمل شعار فرم را انتخاب کرده و نه ربط مطالبات فوری سیاسی و رفاهی توده ها را با انقلاب و سرنگونی رژیم.

دفاع از حزبیت، علیه بی حزبی

دیسپلین دارای یک جنبه مثبت است که همانا جنبه متشکل کننده آن است که از کار و فعالیت مشترک ناشی میگردد.

مارکسیسم "اختلاف بین جنبه استشارگران فابریک (انضباط مبتنی بر خوف از مرگ در نتیجه گرسنگی) و جنبه متشکل کننده آنرا (انضباط مبتنی بر کار مشترک که شرایط تولید مکمل و عالی فنی آن را یکجا جمع کرده است) به روشنفکران ناستوار آموخته و می آموزد." ۲ بنا بر این همانا "مکتب فابریک" است که پرولتاریا را متحد میسازد، انضباط را به طبقه کارگر می آموزد و با این دیسپلین پرورش میدهد. لذا پرولتاریائی که تمام خصلتهای طبقاتی خود را از کار و فعالیت مشترک و جمعی و تشکیلات کسب کرده و به نظم و انضباط خو گرفته است، دریک تشکیلات پرولتاریائی نیزدا و طلبانه، آزادانه و آگاهانه دیسپلین را میپذیرد تا به آرمانها، اهداف، آرزوها و ایده های خود جامعه عمل پوشد. او خوبی فرا گرفته است که بدون تشکیلات و نظم و انضباط نه موفقیتی خواهد داشت و نه به اهداف و آرزوهای خود خواهد رسید. درست برخلاف روشن-فکرانی که بغایت انفرادمنش اند و با تشکیلات و دیسپلین بیگانه میباشند. اگر شرایط زندگی کارگران که با کار و فعالیت مشترک توأم است باعث میگردد که نظم و انضباط در تمامی رفتار، روحیات و تفکرات آنها نفوذ نکند و به یک خصلت طبقاتی تبدیل شود، بی نظمی و هرج و مرج طلبی، انفرادمنشی و تشکیلات ستیزی روشنفکران نیز "با شرایط زندگی آنها و با شرایط درآمد و عایدات آنها که با شرایط زندگی خرده بورژوازی (کار در حالت انفرادی یا در جمعیت های بسیار کوچک و غیره) بسیار و بسیار نزدیک است ارتباط لاینفک دارد." ۳

"روشنفکران بعلت کار و زندگی که مستقیما با درهم آمیزی تلاشهای دریک مقیاس بزرگ سروکار ندارند و از طریق کار جمعی سازماندهی شده مستقیما امکان آموختن آنرا ندارند، همیشه فردگراتر از پرولتاریا میباشند. بنا بر این برای عناصر روشنفکر تطبیق با دیسپلین حزبی زندگی حزبی دشوارتر است و آن روشنفکرانی که آمادگی آنرا ندارند، طبیعتا علیه محدودیتهای تشکیلاتی به مخالفت برمیخیزند و آثارشیمس عزیزشان را به عنوان یک اصل مبارزاتی جا میزنند." ۴

پس چه جای تعجب است اگر امروزه در جنبش ما گروه کثیری از افرادی که خود را مارکسیست-لنینیست هم مینامند، بعلت همان انفرادمنشی روشنفکرانه و عدم استعداد برای داشتن انضباط و سازمان، بهر وسیله و بهانه ای متوسل میگردد تا از مبارزه متحد و متشکل در یک

وجود آن دریک تشکیلات پرولتاریائی تاکید میشود، اساسا متفاوت از دیسپلین بورژوازی است. برخلاف خرده بورژوازی که مظهر بی نظمی و بی انضباطی است، بورژوازی نیز دارای دیسپلینی است که در جامعه سرمایه داری حاکم است و به تپیک ترین شکل در ارتش بورژوازی معمول است و با اطاعت کورکورانه مشخص میگردد. این دیسپلین بوروکراتیک و اجباری است و هیچ قرابتی با دیسپلین پرولتری ندارد. دیسپلین پرولتری بمعنای اطاعت کورکورانه و بنده و از قدرتی که از بالا تحمیل شده و اجرای بی چون و چرای فرامین آن نیست. بلکه تبعیت آزادانه و داوطلبانه از رهبری منتخب خود و تصمیماتی است که اکثریت اتخاذ می کنند. بنا بر این چنین دیسپلینی یک دیسپلین دمکراتیک و آگاهانه است. بر همین اساس در اساسنامه سازمان ما گفته شده است که دیسپلین "بر پایه پذیرش آگاهانه اهداف، برنامه و سیاستهای سازمان استوار است."

دریک تشکیلات پرولتری، انقلابیون کمونیستی که داوطلبانه و آزادانه برای تحقق اهداف و آرمانهای مشترک متشکل شده اند و باین حقیقت کاملا آگاهی دارند که برای پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی انضباط و تشکیلات ضروریست، آگاهانه آزادانه و داوطلبانه دیسپلین تشکیلاتی، تبعیت اقلیت از اکثریت، تبعیت ارگانهای پائین تر از ارگانهای بالاتر، و تصمیمات و قطعنامه های ارگانهای عالی را میپذیرند و به آن پای بندند. لنین در توضیح این مسئله که چگونه باید دیسپلین را در حزب فهمید، میگوید: "ما آنرا وحدت در عمل، آزادی بحث و انتقاد تعریف کرده ایم. فقط یک چنین دیسپلینی شایسته حزب دمکراتیک طبقه پیشروست." ۶ لنین در این گفتار خود تفکیک ناپذیری دیسپلین حزبی را از اصل سانترالیسم دمکراتیک بیان میدارد. یعنی همان اصلی که اصل اساسی تشکیلات لنینی است و مکانیسم حیاتی یک تشکیلات پرولتری محسوب میگردد. او در تزه های خود تحت عنوان "شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی" مینویسد:

"احزاب متعلق به انترناسیونال کمونیستی بایستی بر اساس اصل سانترالیسم دمکراتیک سازمان یابند. در این دوران جنگ داخلی حاد، احزاب کمونیست فقط بشرطی میتوانند وظیفه خود را انجام دهند که به متمرکزترین شیوه سازمان یافته باشند و یک دیسپلین آهنین بر آنها حاکم باشد که با دیسپلین نظامی هم مرز باشد و دارای مراکز حزبی نیرومند و اتوریته ای باشند که دارای قدرت وسیعی است و از اطمینان بالاتفاق اعضا برخوردار باشد." ۷

در اینجا نیز دیسپلین آهنین با برقراری اصل سانترالیسم دمکراتیک تعریف شده است. این

سازمان واحد سر بایزنند. ریشه دار بودن سنتها و روحیات فرقه ای و محفلی در جنبش مانیز از همین خصلت های انفرادمنشانه و روشنفکرانه ناشی میگردد. روشنفکرانرا دمنش که هرگونه سازمان و انضباط پرولتاریائی را "قانون سرواژ" میندازد، از مناسبات محفلی در برابر مناسبات حزبی دفاع میکند، به دیسپلین حزبی تن نمیدهد، چرا که مناسبات حزبی او را به محرومیت از ممتازیت و حل شدن در تشکیلات حزبی سوق میدهد، در حالیکه مناسبات محفلی و جو محفلی انفرادمنشی آنها را زنده نگه میدارد.

برای روشنفکران پذیرش محدودیت های تشکیلاتی، ضوابط و معیارهای حزبی، دیسپلین حزبی، شاق و طاقت فرسا است چرا که با "روح ظریف" و خصلتهای انفرادمنش آنها سازگار نیست. از دیدگاه آنها تشکیلات همچون هیولای سهمگین و ماشین هولناکی است که میخواهد آنها را به "پیچ و مهره" تبدیل کند. ابتکار عمل را از آنها سلب و "روح خلاق" شان را خرد کند. بقول لنین "سازمان حزبی بنظر این افراد چون "فابریک" سهمگین است. اطاعت جزء از کل و اقلیت از اکثریت در نظرش بمثابة رژیم سرواژ (رجوع شود به مقاله آکسلرد) جلوه میکند - تقسیم کار در زیر رهبری مرکز موجب فریادهای در عین حال حزن-انگیز و خنده آوری بر ضد تبدیل اشخاص به پیچ و مهره" میگردد. ۵ در اینجا باید تذکر داد که حساب روشنفکران انقلابی پرولتری که بخاطر اعتقاد عمیق به مارکسیسم-لنینیسم، تماس نزدیکتر با پرولتاریا و فعالیت متشکل سازمان - یافته با روحیه پرولتری پرورش یافته و سر تا پای وجود آنها را روحیه پرولتاریائی فرا گرفته، افراد منشی روشنفکرانه را از دست نداده، خصلتهای خود را بکلی تغییر داده اند و همانند پرولتاریا به دور از مقاصد و منافع شخصی و گروهی و محفلی مبارزه میکنند، شهرت طلب نیستند و در فکر جاه و مقام نمی باشند، در باره اختناق شخصیت و هیولای تشکیلات، قدر قدرتی کمیته مرکزی آه و ناله نمیکند، مطیع نظم و انضباط اند و از انضباط حزبی تبعیت میکنند، وظایف خود را به دور از خودنماییها، داوطلبانه و غرولندهای روشن-فکرانه انجام میدهند، جمع گرا و تابع تشکیلات پرولتری هستند؛ بکلی متمایز از روشنفکران خرده بورژوا، انفرادمنش و محفل گراست. آنها همچون کارگران آگاه و منافع طبقاتی خود به خوبی اهمیت کار متحد و متمرکز را درک میکنند و به این حقیقت و قوف کامل دارند که وحدت سازمان و قدرت تشکیلات پرولتری مستلزم اکیدترین دیسپلین حزبی است.

خلاصه کلام باید گفت سازمان پرولتری و دیسپلین پرولتری از یکدیگر جدا ناپذیرند و دیسپلین معیاروملاکی برای ارزیابی و سنجش قدرت سازمان پرولتاریائی محسوب میگردد. اما دیسپلین پرولتاریائی که اینهمه ضرورت

اصل در اسانما سازمان ما رهبری متمرکز بر پایه دمکراسی درون سازمانی و دمکراسی تحت رهبری متمرکز تعریف شده است. یعنی تمرکز و سانترالیسم تنها بر پایه دمکراسی میتواند معنا داشته باشد و دمکراسی نیز تحت رهبری متمرکز. این دودر وحدت دیالکتیکی قرار دارند. یک سازمان کمونیست تحت هر شرایطی باید به شکل متمرکز و با اراده واحد عمل کند. این امر متضمن رهبری از یک مرکز واحد، تبعیت اقلیت از اکثریت و ارگانهای پایین تر از ارگانهای بالاتر است. اعمال این سانترالیسم برای برقراری دیسیپلین پرولتری امری ضروریست و بدرجای حائز اهمیت است که لنین میگفت: "امتناع از تن دادن به رهبری مراکز مساویست با امتناع از بودن در حزب و مساویست با تخریب حزب" ۸ طبیعی است که این سانترالیسم اکیدی که برای پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی امری ضروری و حیاتی است، برای روشنفکران انفرادی غیر قابل تحمل باشد. آنها با پیروی از این اصل آنارشیستی که "حقوق افراد نامحدود است. آنها میتوانند با یکدیگر تصادم حاصل نمایند. هر فردی حد حقوق خود را خودش تعیین مینماید." ۹ برای اصل که تشکیلات پرولتری باید بشکلی کاملاً متمرکز و با اراده واحد عمل کند خط بطلان میکشند. تبعیت اقلیت از اکثریت، ارگانهای پایین تر از ارگانهای بالاتر و الزام آور بودن تصمیمات کنگره و ارگانهای رهبری مرکزی را به اشکال مختلف انکار میکنند، نظم و انضباط را از میان میبرند و وحدت عمل را بکلی مختل مینمایند. بدیهی است که هیچ تشکیلات جدی و رزمنده پرولتری نمیتواند چنین گراپشاتی را در درون خود تحمل کند، چرا که نفی سانترالیسم مساویست با تخریب سازمان مساویست با امتناع از بودن در حزب. سانترالیسم برای هرتشکیلات انقلابی پرولتری امری ضروری است از همین روست که در اسانما تشکیلات ما گفته شده است: "اقلیت تابع اکثریت است. ارگانهای پایین تر موظف به اجرای دستورات و تصمیمات ارگانهای بالاتر میباشند. هر فرد خود را تابع اراده جمع میدانند. کلیه تشکیلات و ارگانهای تشکیلاتی، تابع کمیته مرکزی سازمان میباشند." اما همانگونه که سانترالیسم امری ضروریست و لازمه یک تشکیلات کمونیستی محسوب میشود، در عین حال باید بر این حقیقت نیز تاکید نمود که سانترالیسم امری ضروری و مکانیکی نیست و نمیتوان آنرا بدون دمکراسی در تشکیلات برقرار کرد. در ترزهای کمینترن "درباره ساختار، روشها و کار احزاب کمونیست" گفته شده است:

"۶- سانترالیسم دمکراتیک در تشکیلات حزب کمونیست همانا باید سنتز واقعی و وحدت سانترالیسم و دمکراسی پرولتری باشد. این وحدت نمیتواند جز از راه فعالیت مشترک مداوم

و همچنین جز از طریق مبارزه مشترک و دائمی تمام حزب بدست آید.

سانترالیسم در حزب کمونیست نباید صورتی مکانیکی باشد. بلکه باید تمرکز بخشیدن به فعالیت کمونیستی یعنی ایجاد یک رهبری نیرومند، آماده تعرض و در عین حال قادر با تطبیق با شرایط مبارزه باشد. برقراری سانترالیسمی صورتی مکانیکی جز به معنای متمرکز کردن "قدرت" در دست یک بوروکراسی بمنظور اعمال سلطه بر سایر اعضای حزب یا بر توده پرولتاریا یا انقلابی غیر حزبی نخواهد بود. اگر قرار است سانترالیسم بصورت کلمه ای مرده باقی نماند بلکه به یک واقعیت تبدیل شود، لازم است که سانترالیسم برای اعضای حزب به عامل تحکیم و تکامل فعالیت و مبارزاتشان واقعا به ثبوت رسیده باشد. در غیر این صورت سانترالیسم در نظر توده ها تنها بوروکراتیک کردن حزب خواهد بود و بدین ترتیب مخالفت علیه هر نوع سانترالیسم هر نوع رهبری و هر نوع دیسیپلین را برخواهد انگیخت. آنارشیسم روی دیگر سکه بوروکراتیسم است." ۱۰

برای اینکه سانترالیسم یک سانترالیسم واقعی و آگاهانه باشد و به بوروکراتیسم نیانجامد باید در پیوند تفکیک ناپذیر با دمکراسی باشد. این دمکراسی که در حقیقت باید سیادت همه اعضا و کارهای تشکیلات کمونیستی را بر سازمان و ارگانهای رهبری آن تحکیم کند، عامل تحکیم بخش سانترالیسم است. این دمکراسی را چگونه باید فهمید و مکانیسم های اعمال آن کدامند؟ لنین هنگامیکه از سازمانیابی یک تشکیلات بر مبنای کاملاً دمکراتیک سخن میگوید، خاطرنشان میسازد که: "این بدان معناست که تمام اعضای حزب در انتخاب مسئولین، اعضای کمیته ها و غیره مشارکت دارند. تمام اعضای حزب در مورد مسائل مربوط به مبارزه سیاسی پرولتاریا بحث میکنند و تصمیم میگیرند و تمام اعضای حزب مشی تا کتیکیهای سازمان حزبی را تعیین میکنند." ۱۱ قبل از هر چیز این گفتار لنین بدین معناست که اعضای متساوی الحقوق تشکیلات کمونیستی که از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برخوردارند در انتخاب رهبران و ارگانهای رهبری نقش فعالی دارند، انتخاب شدگان در برابر انتخاب کنندگان خود مسئولند، موظفند گزارش کار و عملکرد خود را مرتباً به آنها ارائه دهند، در ازای وظایفی که در برابر آنها گذاشته شده حساب پس بدهند و انتخاب کنندگان بتوانند آنها را فراخوانند و از سمت خود معزول کنند. در عین حال در اینجا همه مسائل مهم و اساسی به بحث گذاشته خواهد شد، هر کس آزادانه عقیده شخصی خود را بر زمیند و این مسائل مستقیم و غیر مستقیم توسط اعضای و از طریق نمایندگان منتخب آنها تصمیم گیری میشود و تصمیمات نمایندگان برای همه الزام آور است. این کاملترین نوع دمکراسی یعنی دمکراسی

پرولتریست. در اسانما سازمان ما نیز اصل انتخابی ارگانهای تشکیلاتی پذیرفته شده و گفته شده است "کلیه ارگانهای سازمان از بالاترین انتخابی هستند." اما نخستین مسئله ای که یک سازمان پرولتری در شرایط سرکوب و اختناق که میباید نهایت مخفی کاری را رعایت کند، با آن روبروست این است که آیا میتواند اصل انتخابی بودن را بطور کامل رعایت کند؟ برای پاسخ به این سؤال نخست باید دید که دمکراتیک شدن کامل و اجرای کامل اصل انتخابی، منوط به چه مقدماتی است. لنین در اثر خود چه باید کرد؟ در پاسخ به اتهام اکونومیستهای که تشکیلاتی لنین را با اصل دمکراتیک میدانستند و از ضرورت رعایت اصل دمکراتیک وسیع در شرایط استبداد تزاری سخن میگفتند، این مسئله را به تفصیل مورد بررسی قرار میدهد و میگوید:

"تصور میروم هر کس موافق باشد که لازمه اصل دمکراتیک وسیع دوش شرط حتمی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات. بدون آشکار بودن و آنهم چنان آشکار بودن که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد، صحبت از دمکراتیسم خنده آور است. سازمان حزب سوسیال دمکراسی آلمان را ما دمکراتیک مینامیم زیرا در آن همه کارها حتی جلسات کنگره حزبی هم آشکار است؛ اما هیچکس سازمانی را که خود را در پرتو اختفا از اشخاص غیر حزبی مستور داشته است سازمان دمکراتیک مینامد. حال سؤال میشود: مطرح نمودن اصل دمکراتیک وسیع در حالیکه شرط اساسی این اصل برای سازمان پنهانی قابل اجرا نیست، چه معنی دارد؟ با این وضع "اصل وسیع" فقط یک جمله پرسرو صدا ولی توخالی میشود. از این گذشته این جمله گواه است بر اینکه وظایف حیاتی لحظه فعلی در مورد سازمان بهیچوجه درک نشده است. همه میدانند که عدم مراعات پنهان کاری در میان توده "وسیع" انقلابیون کشور ما چه دامنه عظیمی دارد. ما دیدیم که با چه سوز و گداز بی افاز این امر شکایت میکند و بجا و مورد خواهان "دقت کامل در انتخاب اعضای ۱۴ است" ("از بویچه دلو" شماره ۶ ص ۴۲). آنوقت اشخاصی یافت میشوند و از "شم سیاسی خود لاف میزنند که در چنین اوضاع و احوالی اصرارشان روی پنهان کاری کامل و انتخاب دقیق (وینا بر این محدودتر) اعضای نبوده بلکه روی اصل دمکراتیک وسیع است! راستی که سوراخ را دعا گم کرده اید.

درباره علامت دوم دمکراسی، یعنی انتخابی بودن نیز کار به همین منوال است. در کشورهایی که دارای آزادی سیاسی هستند، این شرط بخودی خود واضح و روشن است. ماده اول آئین نامه سازمانی حزب سوسیال دمکرات آلمان میگوید:



آزمیان نشریات - راه کارگر - باز هم پریشان فکری و باز هم ناستواری نظری

نشریه "راه کارگر" شماره ۶۹ که در آذرماه ۱۶۸ انتشار یافته است، مقاله ای با عنوان "آزادی بی قید و شرط سیاسی و دیکتاتوریت طبقه تری" بچاپ رسانده است. راه کارگر در این مقاله، پیرامون دمکراسی و آزادیهای سیاسی موردلخواه خود بطور مفصل صحبت کرده است و استثنائات بسیار مراحت کم سابقه ای، محدود و شعور آزادیهای سیاسی و دمکراسی باب طبع خود را بیان کرده و با رد دیگر ماهیت این دمکراسی و آزادی را بر ملا ساخته است. راه کارگر بر مبنای درک منشویکی خود از انقلاب، یکبار دیگر نشان داده است که انقلاب ایران را در گام نخست یک انقلاب بورژوازمکراتیک طراز کهن میدانند و تمام داد و فریادهایش در باره دمکراسی و "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" در دایره تنگ یک حکومت بورژوازی و یک "دمکراسی بورژوازی" محدود و فشرده میشود و نمیخواهد هدایت و هدایت خود را از این محدود و فراطر بگذارد. تمام تلاش راه کارگر ناظر بر همین حقیقت است و کماکان بر این اعتقاد خود متمرکز است که اول نوبت بورژوازی است! اگر دیروز این تلاشها در پوشش الفاظ و ابداعاتی چون "دمکراسی نامحدود"، "نجات میگرد - راه کارگر البته در همین شماره نشریه اش چنین ادعا کرده است که دمکراسی نمیتواند نامحدود باشد" "دمکراسی نامحدود" را یک چیز مهمی خوانده است - امروز با مطرح نمودن "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" پی گرفته و توجیه میشود. راه کارگر در این مقاله تصریح نموده است که هدف فوری وی عجلالتا فقط تغییر شکل حکومت بورژوازی است و نه چیزی فراتر. خصومت وی با "استبداد دفاقتی" نیز از همین زاویه است و از این رو است که تلاش میکند که قدرت سیاسی نه در دست "بورژوازی عقب مانده" و "استبداد دگرا"، بلکه در دست "بورژوازی پیشرفته و متمدن" قرار بگیرد تا حکومت این آزادیهای سیاسی را بدون قید و شرط "به سبک" کشورهای اروپای غربی و آمریکا "بپذیرند و خلاصه راه کارگر فرصت پیدا کند در سایه این فضای باز سیاسی، کارگران و دیگر زحمتکشان را وسیعاً متشکل و آگاه نماید و به مرحله بعدی انقلاب گام نهد. البته بدینیم راه کارگر که امروزه "مهمل" بودن "دمکراسی نامحدود" را عترف میکند، چرا خود با حرارت از آن دفاع میکند.

بدون شک مسئله دمکراسی و آزادیهای سیاسی در ایران، از اهمیت بسیار زیاد و برخوردار است. مبارزه پیگیرانه برای کسب آزادیهای سیاسی و برای دمکراسی، از جمله وظایف بلا تردید کمونیستهاست. این یک وظیفه دمکراتیک است که ارتباط لاینفکی با وظایف سوسیالیستی کمونیستها دارند. کمونیستهای

ایران نیز نه فقط بر ضد طبقه سرمایه داران و نه فقط برای انهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی مبارزه میکنند، بلکه همچنین در مبارزه برای کسب آزادیهای سیاسی و دمکراسی پیشاپیش توده ها حرکت میکنند. کمونیستهایی آنکه هیچگونه تردیدی نسبت به ضد دمکراتیک بودن بورژوازی ایران داشته باشند، تصریح میکنند که فقط پرولتاریا است که میتواند در راه آزادیهای سیاسی و دمکراسی مبارزی پیشقدم باشد و این مبارزه را تا به آخر ادامه دهد. اما هر کس که به مواضع و دیدگاههای راه کارگر آشنائی داشته باشد خوب میدانند که راه کارگر از ضرورت انکار ناپذیر مبارزه برای دمکراسی و آزادیهای سیاسی، همواره وسیله ای ساخته است تا بتواند تالیات بورژوازیالی، و دنباله روی خود را از بورژوازی توجیه با صلاحتن تئوریک نماید و مدام پیرامون دمکرات منشی بورژوازی و "دمکراسی بورژوازی" توهم پراکنی و عوامفریبی بپردازد. مثلاً راه کارگر به تندی ساختن دمکراسی از مضمون طبقاتی آن، در زمره مدافعین "دمکراسی ناب" در میآید که در عمل همواره کار به دنباله روی از بورژوازی و تبلیغ "دمکراسی بورژوازی" نجات میدهد است. میدانیم که در باره زار داغ دفاع از آزادی و دمکراسی راه کارگر تنها نبوده و نیست. ماهیت بغایت ارتجاعی و ضد دمکراتیک رژیم حاکم بر ایران، سبب گشته است که عموم جریانات بورژوازی، اپورتونیست - فرمیست نیز سبب دفاع از آزادی و دمکراسی را بر سینه بزنند و از همان نوع دمکراسی دفاع کرده اند که در نهایتاً مریا دمکراسی مورد نظر راه کارگری بوده است. راه کارگر که از این لحاظ هیچگونه تمایزی میان خود و اپورتونیست آبرو باخته بورژوا - فرمیست نمیدیدد ماهمینقدر مفهیمید که این دمکراسی، یک دمکراسی سرودم بریده و محدود است، با این فکر افتاد که با افزودن کلمه "نامحدود" پس از دمکراسی و ابداع "دمکراسی نامحدود" با جریانات بورژوازی و طیف راست مرز بندی کرده و دمکراسی مورد نظر خود را نیز متمایز نماید. از این رو راه کارگر "دمکراسی نامحدود" را بدعت گذاشت و آنرا پلاتفرم دمکراتیک پرولتاریا نام نهاد. راه کارگر شماره ۴۶ منتشره در دیماه ۶۶ چنین نوشت "تردیدی نیست که دمکراسی خلق تنها در بطن یک انقلاب واقعا خلقی و به شرط تحقق دمکراسی انقلابی نامحدود در روند انقلاب میتواند ایجاد شود" و با "هرائتلاف انقلابی برای دمکراسی در صورتی میتوان ند به پیروزی کامل بیانجامد که بر مبنای پلاتفرم دمکراتیک پرولتاریا یعنی بر مبنای پلاتفرم دمکراسی نامحدود استوار باشد" سفند همان سال شماره ۴۸ نشریه راه کارگر نوشت "در مبارزه برای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و برای دمکراسی طبقه

کارگر ایران تنها نیست... طبقه کارگر با بیستی تمام این نیروها را در مبارزه برای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و برای دست یابی به دمکراسی نامحدود با خود متحد سازد" و "بعدها سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بوجود آمدن دمکراسی وسیع و نامحدود" والی آخر. (تاکیدها از ما ست) اما این ترندها که رسا زنبود و کارسا زنیست، اضافه کردن کلمه نامحدود به دمکراسی، هیچ تغییری در ماهیت آن ایجاد نمیکرد و لذا این ابداع نیز مسئله ای را که برای راه کارگر حل نکرد و دمکراسی وی را از دمکراسی طیف بورژوا فرمیستها متمایز نساخت که هیچ، بلکه آشفته فکری و درهم اندیشی بیش از پیش راه کارگر را نیز مدلل ساخت. این تلاشها همه از آن رو بود که راه کارگر طفره زنی خود از پذیرش دمکراسی توده ای در مرحله فعلی انقلاب ایران را توجیه کند. ما بارها با درک فرا طبقاتی و برداشتهای لیبرالیستی راه کارگر بویژه بر سر مسئله دمکراسی برخورد کرده ایم و کارا متذکر شده ایم که دمکراسی مانده روایژه دیگری دارای معنی و مضمون طبقاتی است دمکراسی محدود به منافع طبقاتی مشخص است، خواه دمکراسی بورژوازی با شدیدا دمکراسی پرولتری بنا بر این سخن گفتن از دمکراسی بطور کلی، "دمکراسی نامحدود" و امثالهم، حرف پوچ و بیربطی است. اکنون راه کارگر با یک تاخیر چندساله، به این فراست افتاده است که "دمکراسی نمیتواند نامحدود باشد" و همه تبلیغات خود را پیرامون "دمکراسی نامحدود" که شمه ای از آن را نقل کردیم بکلی به فراموشی میسپارد و در ظاهرا مرخود - رادفاع این طرز فکر نشان میدهد که "هر دمکراسی اساسا بر پایه حاکمیت طبقاتی معین موجودیت میباید و وسیله این حاکمیت طبقاتی محدود میشود" و خلاصه "دمکراسی نامحدود" را یک چیز "مهمل" میدانند. (رک ۶۹ تاکید از ما ست). بگذریم که راه کارگر با بداهه روی مبارک نمیاورد که خود مدافع این "مهمل" بوده است، با اینهمه همین قدر که به "مهمل" بودن این مسئله اعتراف میکند با رد دیگر مواضع پاندولی و سیالیت خود را به اثبات میرساند. این اعتراف هر چند که با تاخیر صورت میپذیرد و هر چند که هنوز سعی میشود تحت این عنوان که گویا برخی جریانات "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" را "دمکراسی نامحدود" مینامند و غیره توجیه گردد و یا طرح اینکه این مسئله یک "آشفته گی مفهومی" بیش نبوده است سعی میکنند گریبان خود را از شر آن خلاص نمایند. معهذالین اعتراف دلیل دیگری بر ناستواری نظری و آشفته فکری راه کارگر است. از همین روتلاشهای بعدی وی برای با صطلاح معنی کردن دمکراسی به سبک و سیاق معلمین بورژوازی که "دمو" یعنی چه و "گراسی" یعنی چه و شمردن تفاهت های آنرا "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" هیچ دردی را از راه کارگر دوان نمیکند

و خلاصه از دست این کوشش‌های استیصال گونه در توجیه دفاعیات خود از چیزی که امروز آنرا "مهمل" میخوانند هیچ کاری ساخته نیست. بحث بر سر این نیست که راه کارگر مدافع آن چیزی بوده است که امروز آن را "مهمل" میخوانند. بحث همچنین بر سر این نیست که راه کارگر اصطلاح من در آوردی "دمکراسی نامحدود" را که به معنی آزادی‌های سیاسی و گاه به مفهوم یک روش حکومتی بکار برده است - نگاه کنیده نشیوه راه کارگر شماره های ۳۵ تا ۵۵ - بحث اصلی ما بر سر اینست که انقلاب ایران یک انقلاب دمکراتیک توده‌ای است و پرولتاریا از این طریق که اقشار پائینی و میانینی خرده بورژوازی شهروروستار را بخود ملحق میکند، جمهوری اسلامی را سرنگون و جمهوری دمکراتیک خلق را مستقر میسازد. جمهوری دمکراتیک خلق، یک دمکراسی توده‌ای است. دمکراسی توده‌ای یعنی دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی، و طبقه عاجل و فوری انقلاب ایران است. دمکراسی توده‌ای، یک دمکراسی وسیع است. دمکراسی نه برای اقلیتی محدود ازستم - گران، بلکه برای اکثریت عظیم مردم ایران و دیکتاتور توری علیه دشمنان خلق است. جمهوری دمکراتیک خلق قدرتی است که بر تصرف انقلابی و ابتکار ریلو اسطه توده‌های مردم از پائین متکی است نه بر قانونی که از طرف پارلمان صادر میشود و در آن کلیه آزادی‌های سیاسی به رسمیت شناخته شده و تضمین شده است. در انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران، بورژوازی هیچ گونه رسالتی ندارد و تمام لایه‌های آن بر ضد انقلاب اند مطالبات معوق مانده بورژوازی نیز نه توسط بورژوازی که اساسا بوسیله پرولتاریا متحقق میشود تحت استقرار دمکراسی توده‌ای که یک دمکراسی همه جانبه و از نوع دمکراسی پرولتری است، شرایط فرا رویی به سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی تسهیل میشود.

اما نقطه عزیمت راه کارگر تئوری منشویکی مراحل است. و مصر ا ز پذیرش دمکراسی توده‌ای سر باز میزند و فعلا خواهان یک "جنبش عمومی برای برقراری دمکراسی" (ضمیمه ر - ک ۳۹) یعنی دمکراسی بورژوازی است. راه کارگر بسیار مایل است که انقلاب ایران را بطور دلخواه یک مرحله به عقب بکشد و خواه به این مسئله اعتراف کند یا آنرا کتمان نماید، هنوز برای بورژوازی ایران، رسالت قائل است. و معتقد است که در نخستین گام با یستی یک جمهوری بورژوازی ("غیر استبدادی") جایگزین جمهوری اسلامی شود. آنگاه تحت حاکمیت بورژوازی و "آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی" نقطه شروع مبارزه برای جمهوری دمکراتیک خلق آغاز میشود خلاصه آنکه آلترناتیو راه کارگر برای حکومت فعلی یک جمهوری بورژوازی است که بر تارک آن مجلس موسسان نقش بسته است. واضح است

که "دمکراسی بورژوازی" یک دمکراسی محدود و سرودم بریده و سولوسا نه است. دمکراسی برای اقلیتی محدود ازستمگران و استثما رگران و دیکتاتور توری علیه کارگران، دهقانان و عموم زحمتکشان است. آزادی‌های سیاسی نیز در این دمکراسی هر چند که با الفاظی چون "بی قید و شرط" تزئین شود، با این وجود مشروط و مقید به منافع بورژوازی است. با این همه راه کارگر شایسته این "دمکراسی" است. و همین علاقه مفرط او به "دمکراسی بورژوازی" و توهمات عمیقاً لیبرالیستی وی نسبت به آن، یکی از دلایل بسیار مهمی است که موجب بی‌مردی و در آمیختگی نظری راه کارگر و وظیف بورژوازی - رفرمیست ها شده و میشود. از همین رو است که همه ضدیت راه کارگر، به ضدیت با "رژیم استبدادی" و "ولایت فقیه" محدود میشود. ضدیتش نه با طبقه حاکم، بلکه با شکل حکومتی این طبقه است و در نهایت خواهان شکستن همین شکل یعنی "ملاشی شدن استبداد فقهی" است (ضمیمه ر - ک شماره ۳۹) تمام فعالیت و مبارزه راه کارگر نیز ناظر بر همین تغییر شکل است. سرنگونی "رژیم ولایت فقیه" و استقرار یک حکومت "غیر استبدادی" بورژوازی، این عصاره برنامه راه کارگر برای مرحله فعلی انقلاب ایران است. از همین جا است که بخش اعظم مقاله "آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی" به توضیح و اثبات این موضوع اختصاص یافته است که پرولتاریا و دیگر اقشار زحمتکش، چگونه با یستی تلاش نمایند تا "بورژوازی متمدن" را بجای "بورژوازی عقب مانده" برار یکه قدرت بنشانند و آنگاه از این بورژوازی بخوانند که حقوق آنها را بطور کامل رعایت نماید، برای آزادی‌های سیاسی، قید و شرطی نگذارد و قانونی آنها را به رسمیت بشناسد. ببینیم راه کارگر در این مورد چه میگوید.

راه کارگر پس از سخنرانی غرای خود در باره فرق میان "آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی" و "دمکراسی"، که در اساس با یستی آن را توجیه دفاعیات راه کارگر از "مهملاتی" چون "دمکراسی نامحدود" تلقی نمود، وارد این بحث میشود که "آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی" را معنی کند و روشن سازد که چرا وی مبلغ آن است. او میگوید "... معنی آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی این میشود که اولاً حق عقیده، حق بیان، حق تجمع و شکل و حق داشتن مطبوعات، برای کلیه شهروندان - با هر عقیده و جنس و نژادی - به رسمیت شناخته شود؛ و ثانیاً برخورداری شهر - وندان از این حقوق، به "ما" و "او" که "های قانونی مشروط و مقید نشود" (رک شماره ۹۶ تا کیدا زر - ک) سپس با اشاره باینکه رژیم‌های عقب مانده با "ما" و "او" که در قوانین خود موجب سلب آزادی‌ها میگردند چنین اضافه میکند "رژیم‌های عقب مانده، بشدت ارتجاعی همچون رژیم جمهوری اسلامی ایران یا رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی - آزادی‌های سیاسی را قانوناً و رسماً از این یا آن

گروه از شهروندان کشور سلب میکنند" (همان - تا کیدا زماست) راه کارگر سپس چنین دامه میدهد که "حکومت بورژوازی... میتواند شکل خشن و اختناق، و یا شکلی با زتر و منعطف تر داشته باشد. استبداد بورژوازی و "دمکراسی" بورژوازی دوشیوه یا دوروش حکومت کردن و کشور داری بورژوازی اند... (همان) راه کارگر گام به گام به کمال مطلوب خود نزدیکتر میشود. او مدام بر سر شکل حکومتی چانه میزند، تا ما هیت حکومت را در سایه قرار دهد. بحث ما بر سر این نیست که میان رژیم جمهوری اسلامی ایران و فی المثل رژیم‌های بورژوازی در کشورهای اروپای غربی هیچگونه تفاوتی وجود ندارد و یا این رژیمها نسبت به مسئله آزادی‌های سیاسی و دمکراسی به یکسان برخورد میکنند. بحث ما بر سر این است که به بهانه این تفاوتها، نبایستی بر ما هیت یکسان آنها که دیکتاتور بورژوازی است پرده ساطرا فکند، این اولادوما کسیکه به بیماری ذاتی محدودیت دید دچار شده باشد، همه چیز را به وجود رژیم بدو بدتر خلاصه میکنند و نهایی از آن دورا انتخاب مینماید. بحث ما فراتر رفتن از این محدودده است. بحث ما اینست که با یستی برسینه هر دور رژیم بدو بدتر قاطعانه دست رزد و شوق ثالثی، یعنی خوب را برگزید. اما همه تلاش راه کارگر بر این پایه استوار است که اولادوما تا آنجا که قادر است - بر ما هیت یکسان (دیکتاتور) این دور رژیم سرپوش نهد و در ثانی میان بدو بدتر، بدراب مردم غالب کند. و درست به همین خاطر است که با اصرار و حوصله زیاد از حدی میخواهد خود خواننده را قانع سازد که وقتی حکومت‌های بورژوازی در قوانین خود آزادی‌های سیاسی را بدون "ما" و "او" که "برسمیت میشناسند و وقتی که این حکومتها "منعطف تر" و "بازتر" از شکل استبدادی است، دیگر جانی برای عیب و ایراد معطلی نیمه اندو با یستی بدان رضایت دادند. و با لآخره زمانی که راه کارگر میگوید "آزادی‌های سیاسی به این یا آن درجه در رژیم‌های غیر استبدادی بورژوازی به رسمیت شناخته میشوند و آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی کامل ترین دمکراسی در چارچوب حاکمیت بورژوازی اند" (همان) همه جوانب "آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی" راه کارگر آشکار میگردند و مشخص میشود که راه کارگر در دنبال چه میگردد.

هما نظور که ملاحظه میکنید، ادعای ما مبنی بر صراحت استثنائی گفتار راه کارگر بیهوده است. سخنان راه کارگر در باره، حقیقتاً آنقدر گویا و صریح است که جای هیچگونه تفسیر یا قسی نمیگذارد. راه کارگر معتقد است که اگر در رژیم‌های بشدت عقب مانده ما ندر رژیم‌های حاکم بر ایران و آفریقای جنوبی، آزادی‌های سیاسی توسط "ما" و "او" که "شرط" و "شرط"، "رسم" و "قانوناً" مقید و مشروط میشود، و اگر در رژیم‌های "استبدادی" بورژوازی "زروشه‌های نرم تر و دمکراتیک تر حکومت



کردن "خبری نیست و" بورژوازی عقب مانده ،
فئودال منش و استبداد دگرا آزادیهای بی قید و
شرط سیاسی زابه هیچوجه تحمل نمیکند" (همان)
درعوض رژیمهای غیراستبدادی بورژوازی، یعنی
آنجا که "بورژوازی پیشرفته و متمدن" حکمفرمایی
میکند، نظیر "کشورهای اروپای غربی و آمریکا"
آزادیهای سیاسی به رسمیت شناخته میشود. لذا
عجالتا با یستی یک چنین حکومتی را جایگزین
"رژیم ولایت فقیه" گردوبه آزادیهای سیاسی
رسمی پذیرفته شده از جانب بورژوازی وثبت شده
در کتاب قانون وی قناعت ورزید. هم از روی
استدلالهای حقارت آمیز راه کارگر، وهم از روح
لیبرالیستی حاکم بر کل مقاله یا دنده، بسادگی و
با وضوح شگرفی میتوان کنگه تفکرات تنگ نظرانه
و محدودیت دیدیک خرد بورژوازی ناپیگی را
دریافت. کسی نمیتواند چنین استدلالهایی را
سرهم بندی کند و در برابر "دمکراسی بورژوازی"
تا به این درجه از خود بیخود شود، مگر آنکه توهمات
لیبرالی تا مغز استخوانش رسوخ کرده باشد.
همانطور که ایده آلایک خرد بورژوازی رسیدن به مقام
بورژوازی است، آزادیهای سیاسی مورد نظر راه -
کارگر نیز در نهایت امر همان آزادیهای است که
در قانون بورژوازی رسمیت یافته باشد. مجاهدت
در راه این "آزادی" و قانونیت، هسته اصلی تلاش
راه کارگر است. تلاش برای آنکه سیاست بورژوازی
بطور کامل و مطلق تا مین شود.

این بخش از سخنان راه کارگر میتواند در
دو نکته خلاصه کرد. نکته اول اینست که کل تلاش
راه کارگر انحصاراً به مبارزه با "ا" و "ا" گر "قوانین
بورژوازی خلاصه میشود تا ذهن خواننده را از مسئله
اصلی که همانا خود بورژوازی و دیکتاتوری آن باشد
منحرف سازد. نکته دوم ناظر بر این ادعا است که
"دمکراسی بورژوازی" آزادیهای سیاسی را بدون
هیچ قید و شرطی به رسمیت می شنا سد و آن عمل
میکند. آنچه در مورد نکته اول میتوان گفت این
است که کمونیستها مدافع "ا" و "ا" گر "نیستند.
در برنامه حداقلی سازمان ما نیز - که ناظر بر یک
رشته تحولات سیاسی و اقتصادی بمنظور دمکراتیزه
کردن حیات سیاسی و اقتصادی جامعه است -
کلیه آزادیهای سیاسی از قبیل آزادی فکرو عقیده،
آزادی بیان، آزادی مطبوعات، حق تشکل، حق
اجتماع، تظاهرات، اعتصاب و غیره بدون هیچ اما
و آگری به رسمیت شناخته شده و دمکراسی توده ای
این آزادیها را تضمین کرده است. اما در اینجا
مسئله راه کارگر ما و اگر نیست. این وجود "ا" و
"ا" گر "در پلتفرم دمکراتیک پرولتاریا نیست که
راه کارگر را از آن گریزان کرده است، بلکه نفرت
وی از دمکراسی توده ای است که او را به چانه
زنی بر سر "ا" و "ا" گر " در قوانین بورژوازی
میکشاند! چرا که دمکراسی توده ای بمعنسی
دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک کارگران و خرده
بورژوازی است دیکتاتوری علیه دشمنان خلق

است. ما رکیستنها بر مبنای یک نگرش طبقاتی
مسائل را مورد بررسی قرار میدهند و بدیهی است
که هر کجا که ضد انقلاب بخواد علیه حکومت
انقلابی خرابکاری کند، مورد سرکوب قرار گیرد و
آزادی خرابکاری از وی سلب شود! مگر نه آنکه
"دیکتاتوری معنایش حتماً محدود دمکراسی برای
آن طبقه ای که دیکتاتوری را نسبت به طبقات
دیگر عملی مینماید نیست ولی معنای آن حتماً
محو (ویا محدودیت بسیار زیاد که ایضا یکی از
انواع محواست) دمکراسی برای طبقه ایست که
دیکتاتوری نسبت به آن یا علیه آن عملی میگردد" ؟
(لنین - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد) بنا بر این
اولاً راه کارگر بیخوده تلاش میکند با آرایشی
"دمکراسی بورژوازی" و توصیف فضا تل آن، چنین
القاء کند که تحت این "دمکراسی" آزادیهای
سیاسی برای کارگران و دیگر زحمتکشان بدون
هیچگونه قید و شرطی رعایت میشود. "دمکراسی
بورژوازی"، دمکراسی سرمایه داران است و
دمکراسی سرمایه داران، سراپا کاذبانه و سالوسانه
است و دست رده سینه تهیدستان میزند و در یک
کلام دیکتاتوری بورژوازی است. دیکتاتوری
بورژوازی بمعنی آن است که دمکراسی و آزادی -
های سیاسی بلاتردید مقید به منافع این طبقه
است. در ثانی ممکن است برای راه کارگر در
همین حد کافی باشد که بورژوازی اعلام کند که
آزادیهای سیاسی را در قوانین خود به رسمیت
میشناسد، ماکمونیستها اما هیئت این قوانین را نیز
افشاء میکنند و این گفتار لنین را پیش روی راه کارگر
قرار میدهند که "قوانین اساسی دولتهای معاصر
را بر دارید، اداره امور آنها، آزادی اجتماعات یا
مطبوعات و "برابری افراد در برابر قانون" را در
نظر بگیرید و ببینید که چگونه در هر گام با سالیوسی
دمکراسی بورژوازی، که هر کارگر شریف و آگاه از آن
مطلع است رو برو هستید. حتی یک دولت دمکرا -
تیک ولو دمکراتیک ترین دولتها هم وجود ندارد
که در قوانین اساسی آنها روزنه یا قیدی یافت
نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و
برقراری حکومت نظامی و غیره را "در صورت
برهم زدن نظم" و در واقع در صورتیکه طبقه استثمار
شونده وضع برده و وارخود را "برهم زند" و بکوشد از
حالت بردگی خارج سازد برای بورژوازی تا مین
نکند" (لنین - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد -
تا کیدای زمانه است).

راه کارگر البته مجاز است در آغوش "بورژوازی
متمدن" بیا راند، به شیوه مودبانه خود در سجده
آستان سرمایه داران کماکان ادامه دهد و از زبانه
رسمیت شناخته شدن آزادیهای سیاسی تحت
سیادت سرمایه سرمست شود، اما راه کارگر نمی -
تواند پنداره های لیبرالی خود را دست ما یسه
اندر زهای فاضلان به توده ها قرار دهد، نه -
کارگران را نسبت به دمکراسی و آزادیهای سیاسی
مشوب سازد و ما هیئت دیکتاتوری "دمکراسی
بورژوازی" را لاپوشانی کند. در همین دمکراسی

مدل آمریکا و کشورهای اروپای غربی که نمونه
دلخواه راه کارگر است، کارگران و دیگر اقشار
زحمتکش جامعه، هر روز شاهددها و صدها نمونه
سلب آزادی و تضییق حقوق خود هستند. نه تنها
در قوانین این کشورها بقدر کافی قید و شرط های
جهت محدودیت دمکراسی و محدودیت آزادیهای
سیاسی برای کارگران یافت میشود، بلکه
بورژوازی در این کشورها نیز مستقیم و غیر مستقیم،
قهری و غیر قهری، مبارزات و اعتصابات کارگران
را سرکوب میکند. بیکبار دیگر به سخنان لنین
برگردیم که "هر جا سرکوبی و اعمال قهر وجود دارد،
در آنجا آزادی نیست، دمکراسی نیست" (لنین -
دولت و انقلاب). با اینهمه تردید یا بدینمورد این
که راه کارگر بر مبنای درک فراتر از خود که
سالها عادت کرده است مسائل را بطور سطحی
بنگردد، این موضوع را درک نماید.

علاوه بر اینها، راه کارگر در مقاله خود به یک
حقیقت دیگر نیز ظواهر اذعان نموده و بر
درستی این اصل مارکسیستی که "دمکراسی
بورژوازی فریبی بیش نیست" بظا هر صحنه گذاشته
است. اصلی که همواره ما مدافع آن بوده ایم و در
پلمیک های خود با راه کارگر، در مقابل تمایلات
لیبرالی و کوششهای او مبنی بر اشفاع توهیم
پیرامون "دمکرات منشی" بورژوازی ایران بر آن
پای فشرده ایم و ما هیئت ضد دمکراتیک بورژوازی و
آزادیخواهی دروغین وی را افشاء کرده ایم.
میگوئیم راه کارگر ظاهراً بیک اصل مارکسیستی
صحنه گذاشته است، و این حقیقتی است. این
حقیقتی است که راه کارگر فقط در حرف و در ظاهر
"دمکراسی بورژوازی" را فریب میداند، اما در عمل
نشان داده است که در باطن عمیقاً دل در گرو این
"دمکراسی" ندارد. راه کارگر از این حقیقت که تحت
حکومت جمهوری اسلامی و در فقدان آزادی های
سیاسی و در شرایط "خفقان و سرکوب و بی حقوقی
مطلق تربیت سیاسی، تشکل و سازمان نیایی
کارگران و زحمتکشان" (ر - ک ۶۹) بطور جدی دچار
اخلال شده و به تعویق افتاده است، بطور علاجنا -
پذیری به این نتیجه میرسد که پس بورژوازی غیر
عقب مانده ایران - "سوسیال دمکراسی ایران -
یا لاقلاً بخشی از آن -" (همان) دمکرات است
و این اوست که در مرحله نخست استحقاق کسب
قدرت سیاسی و عطاء "آزادیهای بی قید و شرط
سیاسی" را دارد! ز همین جا است که با لایه لایه
کردن بورژوازی ایران با لایه لایه ای را از میان
این لایه ها بیرون میکشد با احساس همدلی
میکند و زوی میخواد هدکه در فردای سرنگونی رژیم
ولایت فقیه "برای آزادیهای سیاسی" قید و شرط
قابل نشود! ما تصور نمیکنیم که فهم این مطلب
آنقدر مشکل باشد که بورژوازی ایران (تمام لایه های
آن!) تا مغز استخوان به سرمایه بین المللی
وابسته و اساساً ارتجاعی، ضد دمکراتیک و ضد
انقلاب است. "دمکراسی" بورژوازی که راه کارگر

بگذرا زهم واژه ها را از معنی و مضمون طبقاتیشان تهی ساخته و به جمله پردازی انقلابی پناه ببرد. بگذرا راه کارگر پیرامون "دمکرات منشی" بورژوازی ایران توهم پراکنی کند و در باره دمکراسی و آزادیهای اهدائی آن خوابهای شیرین ببیند... در عوض مادر هرگام مبارزه خود علیه رژیم جمهوری اسلامی، علیه توهم پراکنی و پندار با فیهای روشنفکران لیبرال نیز مبارزه میکنیم. ما بر نوع عالی تری از دمکراسی، یعنی دمکراسی توده‌های بعنوان وظیفه فوری انقلاب ایران پای میفشاریم و این دمکراسی را که در آن اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه توده‌ها جایگزین بوروکراسی، ارتش، پلیس و کلیه نیروهای مسلح حرفه‌ای جدا از مردم خواهد شد و آزادیهای سیاسی را برای اکثریت عظیم مردم ایران تامین خواهد نمود از انواع دمکراسی‌ها متمایز میکنیم و از موضع پیگیری پرولتاریا ناپیگیری اقلیت را رده بورژوازی افشا میسازیم و بالاخره ما کمونیستها چنین تصریح میکنیم که حاکمیت بورژوازی ایران، جز دیکتاتوری و سرکوب عریان کارگران و زحمتکشان و جز محدودیت دمکراسی و آزادیهای سیاسی برای آنها معنی دیگری ندارد.

قوانین این کشور هابریسمت شناخته شده است، چنین مینویسد: "در باصلاح دمکراتیک ترین کشور سرمایه داری هم که این آزادیهای سیاسی در کامل ترین و گسترده ترین شکل آن، یعنی تقریباً بی قید و شرط وجود دارند، بورژوازی این آزادیهای بی قید و شرط را به شرط عدم تعرض به سلطه طبقاتی خود و تا مرز انقلاب تحمل میکند... (ر-ک ۶۹).

این هم نمونه درخشان دیگری از گیج سوری و ناپیگیری راه کارگر را که کارگر از یک طرف برای برقراری یک دمکراسی مدل اروپایی غربی فعالیت میکند تا "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" را به کف آورد، از سوی دیگر مطرح میکند که آزادیهای سیاسی در این کشورها، "تقریباً بی قید و شرط" است و سرانجام چنین اظهار نظر میکند که "بورژوازی آزادیهای "بی قید و شرط" را با "شرط" و شروط تحمل میکند!! ما این گیج سوری‌های بی انتها، حتی اگر هیچ خاصیتی هم جز بیان تداوم آشفته فکری و در هم اندیشی راه کارگر نداشته باشد، حداقل این حقیقت را به اثبات میرساند که راه کارگر فاقد یک ثبات نظریست. بگذرا راه کارگر هر روز "مهم" تا زهای ابداع کند و در دنیا پرتنقض خودگیج و سرگردان بماند

☆ شور ابجالی و حرفهای کهنه شده انحلال طلبان

کننده خواستها و مطالبات توده‌ها در مبارزات روزمره شان است و دارای خاصیت بسیج کنندگی عملی است." در این نوشته نویسنده مقاله همچون رفرمیستها فقط تبلیغ شعارهایی که منعکس کننده مطالبات روزمره توده‌هاست میپذیرد و تبلیغ شعارهایی که منعکس کننده مطالبات فوری سیاسی کارگران و توده‌های مردم است را رد میکند. از این زاویه نیز وی در رابطه با تبلیغ بخش اول شعار یعنی "کار، نان، آزادی" سکوت میکند و تبلیغ آلترناتیو حکومتی یعنی "حکومت شورائی" را انحرافی پوپولیستی و بلانکیستی میدانند. اینکه چرا نویسنده مقاله تبلیغ آلترناتیو حکومتی را نمی‌پذیرد و آنرا موضوعی برای ترویج قلمداد میکند؟! اینکه چرا به نظریه وی شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" با درخواستهای روزمره و مطالبات فوری سیاسی کارگران سروکار ندارد؟ و اینکه چرا "شورای عالی" شعار "کار، مسکن، آزادی" را بدون پیوند با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تبلیغ میکند؟ از جمله موضوعاتی هستند که در این نوشته به آنها خواهیم پرداخت، اما لازم میدانیم ابتدا این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم که آیا مارکسیستها باید به تبلیغ آلترناتیو حکومتی بپردازند یا اینکه طبق نظر نویسنده - ایسن امری مربوط به ترویج است.

نشریه "کار" ارگان کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (شورای عالی) در نهمین شماره خود مطلبی دارد تحت عنوان "کدام شعارها؟" که طی آن نویسنده به نقد شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" سازمان پرداخته و از طرف دیگر بدفاع از شعار "کار، مسکن، آزادی" شورای عالی "برخاسته است.

در این نوشته نویسنده دیدگاه خود را پیرامون شعارهای تبلیغی و ترویجی و شعارهای عمل توضیح میدهد و میگوید، طرح مسئله سرنگونی رژیم و آلترناتیو حکومتی در پیوند با خواسته‌های کار، نان، آزادی انحراف از مارکسیسم است و اساساً تفاوت دو شعار فوق در "تفاوت روش تبلیغ پوپولیستی و شعار پردازی با روش تبلیغ کمونیستی، تفاوت تمایلات بلانکیستی از مارکسیسم است. نویسنده مقاله بر پایه چنین درکی از روش تبلیغ، شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" را مورد نقد قرار میدهد و از سازمان میخواهد که همچون "شورای عالی" از طرح و تبلیغ آلترناتیو حکومتی یعنی "حکومت شورائی" در پیوند با خواسته‌های مشخص فوق دست بردارد و آنرا به بیگانگی "ترویج" بسپارد. چرا که از نظر وی "اینها خصوصیات نه یک شعار تبلیغی بلکه یک شعار مرحله‌ای است و جز در شرایطی که با اعتدالی انقلابی روبرو نیستیم بیشتر وظیفه ترویجی ماست" و "یک شعار تبلیغی تبلور و منعکس

این همه در وصف آن شیرین زبانی میکنند، در دوران رقابت آزاد سرمایه داری معنی مییافت و نبایستی این مقوله را به شرایط امروز ایران که سرمایه داری آن به امپریالیسم وابسته است تعمیم داد. حاکمیت انحصارات و زمین رفتن زمینه‌های رقابت آزاد، خصوصیت دمکرات منشی بورژوازی را بکلی منتفی ساخته است. روبرو با سرمایه داری و بسته، نه "دمکراسی" بورژوازی و نه دمکراسی مدل اروپایی غربی، که دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته است. ما راه کارگر گوشه‌ای برای شنیدن این حرفها نداریم و منافع اوبیشتر چنین ایجاب میکند که خودش را به کوری و تفهمی بزند. چنین است که از خوف "ولایت فقیه" "بسه" "دمکراسی" بورژوازی دخیل می‌بندد و همینکه در او هام و خیال لبوی "دمکراسی" بورژوازی - شهامه اش میخورد، هوش و حواس خود را از دست میدهد. هر روز به شکلی و تحت پوشش الفاظ و بهانه‌های مختلفی، شیفتگی خود را نسبت به این "دمکراسی" برازمیدار و هرگز شوق دیگری هم به فکرش خطور نمیکنند. جالب و در عین حال مضحک اینجاست که راه کارگر در این بازی، یعنی بازی در بساط بورژوازی، سعی دارد در احوال هم جلوه کند و البته برای این مقصود از اصطلاحات فریبنده و پرطمطراق نیز استفاده می‌نماید و به جمله با فی انقلابی نیز روی می‌آورد. مثلاً و خواهان آنچنان آزادیهای سیاسی میگرداند که هیچ چیز مطلقاً هیچ چیز آن را مقید و مشروط نمیکند. خیلی را دیکال است مگر نه؟! - مگر یک چارچوب ناقابل که همان حاکمیت بورژوازی است! میبینیم که اذعان و اعتراف راه کارگر را مطلقاً نبایستی جدی گرفت راه کارگر در ظواهر هر یک دست بورژوازی را پس میزند، اما در واقع با هر دو دست آنرا در آغوش میکشد.

و بالاخره نکته مهم و قابل توجه دیگری که در مقاله راه کارگر به چشم میخورد، پیرایش فکری چاره‌ناپذیر راه کارگر است. ما بارها و بارها در زمینه‌های مختلفی اغتشاش فکری راه کارگر را نشان داده ایم. ما گفته ایم و میگوئیم که ابداع اصطلاحاتی چون "دمکراسی نامحدود" "نشسته آشفتنگی مفهومی" که محصول آشفتنگی ذهن راه کارگر است. ما دیدیم که چگونه این ذهن مغشوش به کشف "دمکراسی نامحدود" نائل گشت و سپس شاهد این مسئله هم بودیم که راه کارگر به "مهمل" بودن آن اعتراف نمود. حال ببینیم این آشفته فکری راه کارگر، چگونه به اصطلاح جدید و بسیار رادیکال و یعنی به "آزادیهای سیاسی بی قید و شرط" تعمیم می‌یابد. راه کارگر پس از آنکه همه خوانندگان خود را مجاب کرده است که بایستی به "دمکراسی بورژوازی" و "آزادیهای سیاسی در حد کشورهای اروپایی غربی رضایت داد و به آن قانع شد، آنهاهم بدلیل آنکه این آزادیها بدون "ما" و "اگر" و بدون "شرط" و "شروط" در

دفاع از حزبیت . . .

"هر کسیکه اصول برنامه حزب را بپذیرد و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی نماید عضو حزب محسوب میشود" و چون تمام عرصه سیاست مانند صحنه تئاتر در جلو نظر همه تماشاچیان باز است، لذا این پذیرش، یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت بر همه و هر کس چه از روی روزنامه ها و چه در مجالس عمومی، معلوم است. همه میدانند که فلان سیاستمدار فعالیتش را از فلان جا شروع کرده، فلان راه تکامل را طی نموده، در دقایق دشوار زندگی فلان عمل از او سر زده و عموماً دارای فلان اوصاف است، و از اینرو طبیعی است که این گونه افراد را تمام اعضای حزب میتوانند با علم با وضع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت همگانی (همگانی بمعنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی برمیدارد، یک دستگاه خودکاری ایجاد مینماید که محصول آن همان چیزی است که در زیست شناسی آنرا "بقای اصلح" مینامند. "انتخاب طبیعی" که در سایه آشکار بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی، انجام میگردد باعث میشود که هر فرد سرانجام "در مسند" خود قرار گیرد، دست بکاری زند که بیشتر متناسب با قوه و استعداد وی باشد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بردوش خود احساس نماید، در جلو چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز نماید.

حال همین جریان را در چارچوب رژیم استبدادی ما در نظر آورید! آیا این امکان پذیر است که در کشور ما همه "کسانیکه اصول برنامه حزب را میپذیرند و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی می نمایند" حق داشته باشند هر گامی را که یکنفر انقلابی مخفی برمیدارد نظارت کنند؟ و همه آنها از بین این انقلابیون مخفی فلان یا بهمان را انتخاب نمایند، و حال آنکه شخص انقلابی از نظر مصالح کار موظف است شخصیت خویش را از نهم این "همه" پنهان دارد؟ اندکی در معنی حقیقی کلمات پرطمطراقی که "را بوجیه دلو" بکار میرسد دقت نمائید آنوقت خواهید دید که "دمکراتیسم وسیع" سازمان حزبی در ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف زاندارمها رایج است، فقط یک بازچه پوچ و زیان بخش است. این یک بازچه پوچ است، زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی هرگز دمکراتیسم وسیع را، حتی با وجود داشتن منتهای تمایل، اجرا نکرده و نمیتواند اجرا کند. این یک بازچه زیان بخش است، زیرا کوشش برای بکار بردن "اصل دمکراتیک وسیع" فقط کار پلیس را در مورد ایجاد سوانح بزرگ تسهیل کرده و خرده کاری را که امروز رایج است ابدی می نماید و افکار پراتیسینها را از وظیفه جدی و مبرم آنها، که باید خود را انقلابی حرفه ای با آورند، منحرف ساخته

متوجه تدوین آئین نامه های بلند بالای "کاغذی" درباره سیستمهای انتخابات مینماید. فقط در خارجه که در آنجا غالباً اشخاصی دور هم جمع میشوند که پیدا کردن کار درست و حسابی و باروح برایشان ممکن نیست، این "دمکراسی بازی" توانسته است در بعضی جاها و بویژه در میان دسته های کوچک گوناگون توسعه پیدا کند. مسئله بقدر کافی روشن توضیح داده شده است. اگر ما وضعیت ایران و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته حاکم را که بمراتب حادثتر از استبداد تزاریست در نظر بگیریم می بینیم که در اینجا نیز نه از آشکار بودن که لازمه اش آشکار بودن همه کارها و حتی جلسات کنگره ها است میتوان سخنی میان آورد و نه همه اعضا یکدیگر را میشناسند و هویت آنها مشخص است، و خلاصه کلام یک سازمان انقلابی در ایران ناگزیر است به منتهای درجه مخفی کاری را رعایت کند، شرایط برای اجرای کامل اصل انتخابی وجود ندارد و اجرای آن اصل تا آن حدودی امکان پذیر است که به فعالیت انقلابی و مبارزاتی لطمه نزند، آنچه مسلم و قطعی است اینست که اصل انتخابی هم اکنون باید در مورد اعضا کمیته مرکزی یک سازمان پرولتری بطور کامل بمرحله اجرا درآید و آنها از طریق نمایندگان اعضاء تشکیلات در کنگره های یک به یک بطور منظم برگزار میگردد انتخاب شوند. در سطوح دیگر تشکیلات نیز در هر کجا که مقدور است باید اصل انتخابی بمرحله اجرا درآید. در عین حال هم مرحله کنونی که جنبش ما از سر میگذراند و هم شرایط سرکوب و اختناق و ضربات مداوم پلیس ایجاب میکند که کمیته مرکزی از حق برگماری در کمیته های مختلف برخوردار باشد. اما باید در نظر داشت که بمحض اینکه آزادی سیاسی به دست آید اصل انتخابی بطور کامل اجرا گردد. لنین که در چه باید کرد؟ اجرای کامل اصل انتخابی را در شرایط دیکتاتوری و اختناق تزاری ناممکن میدانست، بمحض اینکه در ۱۹۰۵ نسیم آزادی وزیدن گرفت، خواستار اجرای کامل تر اصل انتخابی گردید و نوشت: "ما نمایندگان سوسیال دمکراسی انقلابی، حامیان اکثریت" مکرر گفته ایم که دمکراتیزه شدن کامل حزب در شرایط کار مخفی امکان پذیر نیست و در چنین شرایطی "اصل انتخابی" یک عبارت پردازی محض بود و تجربه گفتار ما را تأیید کرده است. اما ما بلشویک ها همیشه پذیرفته ایم که در شرایط جدید هنگامیکه آزادیهای سیاسی بدست آید، اجرای اصل انتخابی ضروری خواهد بود. ۱۳

در ایران نیز قطعاً وضع بر همین منوال خواهد بود. اما تا حصول به این شرایط، دمکراسی بر چه مبنائی استوار است و چه مکانیسم هایی برای تحقق هر چه کاملتر آن وجود دارد؟ لنین در ادامه همان بحث خود در چه باید کرد؟ میگوید: "یگانه اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید

عبارت باشد: پنهان کاری بسیار شدید، گزین کردن بسیار دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه ای. هر گاه این صفات موجود باشد، چیز دیگری هم تا مین خواهد بود که از "دمکراتیسم" بالاتر است و آن: اعتماد کامل رفیقانه در بین انقلابیون است. و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد، زیرا در روسیه ما نمینوان نظارت دمکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت. اشتباه بزرگی بود اگر تصور میشد که عدم امکان نظارت حقیقی "دمکراتیک" باعث میشود که اعضای سازمان انقلابی مورد نظارت قرار نگیرند: البته آنها وقت اینرا ندانند که در اطراف شکل های بازچه ای دمکراتیسم (دمکراتیسم در میان هسته فشرده ای از رفقاییکه بیکدیگر اعتماد کامل دارند) بیاندیشند، ولی حس مسئولیت در آنها بسیار شدید است و ضمناً از روی تجربه بر آنها معلوم شده است که سازمان انقلابیون حقیقی برای اینکه گریبان خویش را از دست یک عضو ناشایست خلاص کند از هیچگونه وسائلی روگردان نخواهد بود. وانگهی در کشور ما یک افکار عمومی مربوط به محیط انقلابی روس (وبین المللی) وجود دارد که بقدر کافی ترقی نموده و از خود دارای تاریخ طولانی است و هرگونه انحرافی از وظیفه رفاقت را با قسوت بیامانی مجازات مینماید ("دمکراتیسم" هم یعنی دمکراتیسم حقیقی نه بازچه ای بمتا به جزئی از کل، داخل در این مفهوم رفاقت است!). همه اینها را در نظر بگیرید آنوقت بوی تعفن ژنرال بازی مهاجرین مقیم خارجه را از این گفتگوها و قطعنامه های مربوط به "تالیات ضد دمکراتیک" حس خواهید کرد! ۱۴

آنچه در این شرایط برای ما انقلابیون کمونیست نیز حائز اهمیت است همانا اعتماد کامل و رفیقانه است و دمکراسی بر مبنای این اصل اعتماد کامل و رفیقانه مبتنی است. در اینجا برای تحکیم دمکراسی آنچه که باید بر آن تاکید بیشتری شود آزادی بحث و انتقاد است. در یک تشکیلات متحد و متمرکز پرولتری باید این حق برای همه اعضاء برسمیت شناخته شود که آزادانه در مورد مهمترین مسائل مربوط به "مبارزه سیاسی پرولتاریا"، "مشی تاکتیکیها" و دیگر مسائل ایدئولوژیک - سیاسی عقاید شخصی خود را بیان کنند و از تصمیمات متخذ و نقائص کار تشکیلات انتقاد کنند. لنین در این مورد نیز خاطرنشان میسازد که: "ما خواستار تبعیت از تصمیمات کنگره هستیم. ما عمیقاً معتقدیم که سازمانهای حزب سوسیال دمکرات کارگران باید متحد باشند. اما در این سازمانهای متحد با ایستادگی بحث وسیع و آزاد مسائل حزبی، انتقاد آزاد رفیقانه و ارزیابی رویدادهای زندگی حزب وجود داشته باشد." ۱۵

در اسانامه سازمان ماینظمی دوسه بند بر آزادی بحث و انتقاد تاکید شده است "ب- بحث آزاد در درون کمیته ها و در مورد مسائلی که به سیاستها و فعالیت های عمومی سازمان مربوط میشود"، "ج- مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی بمثابه مکانیسم تحقق دمکراسی سازمانی"، "د- تشویق انتقاد و انتقاد از خود از بالاترین تا پایین بحث و انتقاد رفیقانه و سازنده نه فقط دمکراسی را در درون تشکیلات پرولتری مستحکم میسازد و مناسبات رفیقانه و دیسیپلین را تقویت خواهد کرد بلکه تضمینی است بر وحدت ایدئولوژیک، خلوص ایدئولوژیک و پالایش صفوف یک سازمان از ایده ها و افکار غیر پرولتری. یک سازمان پرولتری زنده و فعال اسانامه با تکیه بر یک مبارزه ایدئولوژیک مداوم و مستمر میتواند گرایشات غیر پرولتری را منفرد سازد و طرد کند و مدوما خود را ارتقاء دهد. در عین حال یک انتقاد مداوم رفیقانه که با بد بر جنبه رفیقانه و سازنده آن تاکید نمود، و ارزیابی جوانب مختلف فعالیت های تشکیلات و نقاط ضعف آن میتواند ابزار موثری برای یافتن اشتباهات، انحرافات حل تضادها و بالنتیجه رشد ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی یک سازمان پرولتری باشد. چنانچه در یک تشکیلات آزادی بحث و انتقاد که البته در برگیرنده انتقاد از خود نیز میباشد، وجود نداشته باشد سانترالیسم دمکراتیک تحریف و بی مضمون خواهد شد و جای آنرا سانترالیسم بوروکراتیک خواهد گرفت، همانگونه که ضعف سانترالیسم نیز به لیبرالیسم و آنارشیزم و دمکراسی صوری و بدوی خواهد انجامید. اما آزادی بحث و انتقاد میتواند بی قید و شرط و نامحدود باشد؟ پاسخ به این سؤال منفی است. تشکیلاتی که مارکسیسم-لنینیسم را بعنوان ایدئولوژی خود پذیرفته، از اهداف و منافع طبقاتی و تاریخی پرولتاریا دفاع میکند و عضویت در آن با پذیرش برنامه و اسانامه دا و طلبانه و آزادانه است، قطعاً نمیتواند آزادی بحث و انتقاد را تا آزادی نفی مارکسیسم-لنینیسم اجازه دهد. مارکسیستها پیوسته برای این امر تاکید نموده اند که بحث و انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب آزاد است." انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب باید کاملاً آزاد باشد. "۱۶ اگر در درون یک تشکیلات پرولتری کسانی یافت شوند که خواستار انتقاد از اصول بنیادین برنامه حزب باشند، سازمان پرولتاریائی باید آنها را از صفوف خود طرد کند. آنها آزاد و مختارند مارکسیسم-لنینیسم را نفی کنند، اصول بنیادین برنامه را نفی کنند، اما جای آنها دیگر در درون سازمان پرولتاریائی نیست. آنها میتوانند به سازمان های کسه به مارکسیسم-لنینیسم اعتقاد ندارند بپیوندند و از آنجا بحث و انتقاد خود را ادامه دهند و طبیعتاً

یک سازمان پرولتاریائی با هر جریان غیر پرولتری نیز مبارزه ایدئولوژیک خواهد داشت و پاسخ آنها را خواهد داد. علاوه آزادی بحث و انتقاد تا آنجائی مجاز خواهد بود که مانع وحدت عمل نگردد، فعالیت مبارزاتی یک تشکیلات را مختل نسازد، نیروها را منقسم ننماید و به بی سازمانی نیانجامد. لنین در این مورد نیز خاطرنشان میسازد: "اسانامه اکنون حق بی قید و شرط اقلیت را به دفاع از نظرات خود و پیشبرد یک مبارزه ایدئولوژیک تضمین نموده است. مادامکه منازعات و مجادلات به بی سازمانی نیانجامد، مادامکه مانع کار سازنده نگردد و نیروها را منقسم نسازد و مانع مبارزه متمرکز علیه استبداد و سرمایه داران نشود." "۱۷ چرا که بحث و انتقاد نمیتواند با وحدت اکید تشکیلاتی همراه نباشد. از همین روستکه لنین خاطر نشان میسازد، برقراری اصول دمکراتیک و بحث و انتقاد مستلزم این است که "مبارزه ایدئولوژیک در حزب، بتواند و باید کاملاً با وحدت اکید تشکیلاتی با تبعیت همه از تصمیمات کنگره وحدت منطبق باشد." خلاصه کلام اینکه بحث و انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب و اصول سانترالیسم دمکراتیک که در اسانامه تشکیلات پرولتری تبلور یافته مجاز است. اما در مورد این مسئله که آیا بحث و انتقاد و مبارزه ایدئولوژیک باید علنی باشد یا درونی، باید گفت که در یک سازمان پرولتاریائی این هر دو باید پذیرفته شده باشد. از همین روست که در اسانامه سازمان ماینظمی تحقق دمکراسی درونی و بیرونی بمثابه مکانیسم تحقق دمکراسی اعلام شده است. با این وجود یک حقیقت را نباید نادیده انگاشت و آن مبارزه ما در شرایط سرکوب و اختناق و مخفی کاری اکید است که مخفی ماندن یک رشته مسائل را الزام آور میسازد. لذا همه چیز نمیتواند به بحث علنی گذاشته شود. آنچه که علی الاصول تحت یک چنین شرایطی میتواند مورد بحث علنی قرار گیرد عموم مسائل ایدئولوژیک-سیاسی است مگر در موارد استثنائی که یک مسئله سیاسی حاد و مرمز، به دلایل امنیتی و اطلاعاتی نتواند بشکل علنی مورد بحث قرار گیرد. در مورد مسائل تشکیلاتی نیز تا آنجا تکیه مسائل مورد بحث جنبه امنیتی و اطلاعاتی نداشته باشند این مسائل نیز نمیتوانند به بحث علنی گذاشته شوند. در مواردی که مسئله مورد بحث بدلائل امنیتی و اطلاعاتی نتواند به بحث علنی گذاشته شود، باید در درون تشکیلات به بحث گذاشته شود. لنین در بحیوچه اختلافات میان بلشویکها و منشویکها در حالیکه پیوسته بر علنیت تاکید میکرد، بر ضرورت پوشیده ماندن یک رشته مسائل نیز تاکید داشت و میگفت: "پاسخ من به سؤال "چه نباید کرد؟" (بطور کلی چه نباید کرد و بطور خاص چه نباید کرد تا اینکه از یک انشعاب اجتناب شود) این است که قبل از هر چیزی: از حزب پیدایش و رشد علل بالقوه

یک انشعاب را پنهان ندارید. شرایط و اتفاقاتی را که یک چنین عللی را تشکیل میدهند، پنهان نسازید و آنچه مهم تر است، نه فقط از حزب تا آنجا تکیه ممکن است از افکار عمومی خارج از حزب نیز پنهان نکنید. من میگویم تا آنجا تکیه ممکن است. و منظورم چیزهایی است که در یک سازمان مخفی ضرورتاً باید پوشیده بماند. "۱۹ برای اینکه در یک تشکیلات پرولتری بویژه در ایران که سنت های محفلی در آن نیرومند است، آزادی کامل بحث و انتقاد به هرج و مرج تشکیلاتی نیانجامد، ضروریست که حتماً ابزارهای مشخصی به این امر اختصاص داده شود. لذا گذشته از اینکه هر نیروی تشکیلات حق دارد در بالاترین حوزه تشکیلاتی خود، عقاید شخصی اش را ابراز کند و از تصمیمات متخذة انتقاد نماید، باید ابزارهای معینی نظیر بولتن های بحث های درونی و علنی وجود داشته باشد که این نظرات بتوانند در آنها نیز انعکاس یابند تا تمام اعضای تشکیلات و حتی توده های خارج از تشکیلات نیز آگاهی کاملی از این بحث ها و انتقادها بدست آورند. ابزارهای دیگری نیز میتواند به این امر اختصاص داده شود که بسته به شرایط مشخص، مرکزیت یک تشکیلات پرولتری در مورد آنها تصمیم میگیرد. مثلاً چنانچه مسائل امنیتی مطرح نباشند، بویژه در مباحث ما قبل کنگره میتوان نشست های وسیعی را ترتیب داد که هر کس بتواند در مورد نظرات خود تبلیغ کند و عقاید شخصی اش را ابراز نماید.

از آنچه که گفته شد نتیجه میشود که تنها با آزادی کامل بحث و انتقاد میتوان از دمکراسی در درون یک تشکیلات پرولتری سخن بمیان آورد و یک دیسیپلین آگاهانه، آزادانه و دمکراتیک را برقرار نمود.

اما از اینکه گفته شد، دیسیپلین یک تشکیلات پرولتری آگاهانه و دمکراتیک است، هرگز نباید چنین نتیجه گرفت که با رعایت کامل دمکراسی، این دیسیپلین خود بخود تا مین شده است. بلکه سانترالیسمی اکید بهمراه یک اسانامه که همه اعضاء خود را موظف به اجرای آن بدانند، ضروریست.

نه فقط در ایران که ترکیب روشن فکریان در درون سازمان های مارکسیست-لنینیست فوق-العاده بالاست و بالنتیجه روحیات انفرادمنشی و محفلی بسیار قوی است بلکه در تمام سازمان های پرولتری بنا به علل کاملاً عینی، گرایشات غیر پرولتری پدید می آیند و تحت شرایط مشخصی نیز رشد میکنند که دیسیپلین پرولتری را مختل میسازد، "نظم کارهای حزبی" را برهم میزنند، "زیبیشرفت هر نوع کاری" مانع بعمل میاورند، به "شیوه های بایکوت"، "خودداری از کار کردن تحت رهبری کمیته مرکزی"، "کناره گیری یا سیوا ز کار حزبی" متوسل میشوند، به تشکیل در صفحه ۳

شورای عالی و حرفه‌ای کهنه‌شده انحلال طلبان

موضع نویسنده در این مورد که شعار "حکومت شورائی" در شرایط کنونی نه یک شعار تبلیغی بلکه موضوعی برای ترویج است، در حقیقت با مواضع انحلال طلبان روسی یکی است. انحلال طلبان از میان سه خواست بلشویکیها یعنی "جمهوری دمکراتیک"، "ملی کردن زمین" و "۸ ساعت کار در روز" فقط تبلیغ خواست "۸ ساعت کار در روز" را قبول داشتند و شعار "جمهوری دمکراتیک" را موضوعی برای ترویج میدانستند. آنها میگفتند "فقط روز کار ۸ ساعته است که در مبارزه روزمره کارگران نقش بازی میکند و میتواند بازی کند، (و) دوخواست دیگر در لحظه فعلی فقط میتواند موضوعی برای ترویج باشند ولی نه برای تبلیغ" لنین علیه این طرز فکر بمبارزه برخاست و در مقاله "مسائل مورد مشاجره" نوشت: "نقطه نظر جنبه مبهم مقتضیات جنبش کارگری... تفاوتی بین سه خواست موجود نیست. پس چرا "لوچ" روز کار ۸ ساعته را قبول دارد ولی بقیه را رد میکند؟ چرا او بجای کارگران به این نتیجه رسیده است که روز کار ۸ ساعته در مبارزه روزمره آنان "نقش بازی" میکند، ولی خواستهای سیاسی عمومی و دهقانی نقشی را بازی نمیکند؟... آیا مطلب بر سر چیست؟ مطلب بر سر فرمیسم "لوچ" است که این محدودیت لیبرالی خود را حسب معمول بگردان "توده ها" و "جریان تاریخ" و غیره میاندازد... "لوچ" درست آنچه را از تبلیغات خارج میکند که برای لیبرالها،... پذیرفتنی نیست، "لوچ" درست آنچه را که با فرمیسم همساز نیست، از تبلیغات خارج میکند." (تا کیدها از لنین) بنابر این روشن است که ایده حذف آلترا تئو حکومتی از عرصه تبلیغ و سپردن آن به عرصه ترویج که با هدف محدود کردن مبارزه در چارچوب فرمیستی انجام میگردد، انحراف جدیدی از مارکسیسم نیست که نویسنده مقاله مبتکر آن باشد، بلکه از مدتها پیش انحلال طلبان همچون نویسنده "واقع بین" شورای عالی با این استدلال که خواست "جمهوری دمکراتیک" در مبارزه روزمره کارگران نقشی بازی نمیکند، خواستار آن بودند که مطالبه "جمهوری دمکراتیک" فقط موضوعی برای ترویج قلمداد گردد. از اینرو نویسنده مقاله بیهوده میکوشد با استناد به مارکسیسم، همان روش تبلیغ انحلال طلبان در این مورد را، روش تبلیغ کمونیستی جابزند و ثابت کند که میباید از سرتو شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" زد و آنرا در قالب محدود فرمیستی گنجانند. چرا که مسئله کلیدی هر انقلابی، مسئله کسب قدرت سیاسی است و پذیرش این مسئله نیز به تنهایی کافی نیست، چرا که در روش برخورد به قدرت سیاسی چه بسا این آموزش مارکسیسم - لنینیسم عملاً نفعی گردد. تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی جهان شاهد

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

نمونه‌های بسیاری از این دست بوده، که برای مثال میتوان به خیانت سوسیال شوونیستها و کائوتسکیستها اشاره کرد که لنین نفی تبلیغ و ترویج ضرورت سرنگونی بورژوازی توسط آنها را، مورد انتقاد شدید قرار داد و گفت "بارزترین نشانه خیانت جریانات فعلی حکمفرمای سوسیال شوونیسم و کائوتسکیسم به آموزش مارکس وانگلس این است که خواه این جریان و خواه آن دیگری این ترویج و تبلیغ را فراموش کرده اند." (دولت و انقلاب)

پس آنچه اپورتونیسیم را از مارکسیسم متمایز میسازد، نفی یا پذیرش تبلیغ و ترویج مهمترین مسئله در سیاست یعنی مسئله ضرورت سرنگونی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است. نویسنده مقاله از آنجا که نمیتواند این مسئله را مستقیماً رد کند، بناچار دست به تحریف میزند تا ضرورت تبلیغ سرنگونی بورژوازی و آلترا تئو حکومتی را نفی کند. اما هر انسان اندک آگاهی که به این سخنان لنین نظر افکنده باشد، بسادگی درمی یابد که مارکسیسم با نفی تبلیغ و ترویج آلترا تئو حکومتی بیگانه است.

کمونیستها طی تمام مراحل مبارزه، می‌باید یک اصل را در نظر بگیرند، اینکه باید طوسی مبارزه‌شان در میان توده‌ها، آنان را به ضرورت سرنگونی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی چه بطور مستقیم یا غیرمستقیم قانع سازند، که این نیز بدون تبلیغ و ترویج ضرورت سرنگونی بورژوازی و آلترا تئو اثباتی خویش غیرممکن است. این یکی از وظایف همیشگی کمونیستها است که شرایط حاکم بر ایران که نویسنده مقاله کوشیده است از کنار آن بگذرد، به این وظیفه اهمیت صدچندان داده است. این شرایط، با یک بحران حاد و همه جانبه در عرصه‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مشخص میشود.

از هم گسیختگی اقتصادی، رکود حاد و مزمن در بخشهای تولیدی و وضعیت نابسامان سیستم بازرگانی و مالی، اقتصاد ایران را دچار چنان بحرانی نموده که کمتر کسی رامیتوان یافت که منکر آن باشد. این بحران اقتصادی که طی چند سال گذشته در اثر سیاستهای هیئت حاکمه، مدام ژرفتر و گسترده تر شده است، انعکاس خود را در بحران سیاسی و تشدید تضادهای اجتماعی نشان داده است. تلفیق آشکار دین و دولت، دفاع از منافع قشری روحانیت و دخالت دادن مذهب در همه عرصه‌های اجتماعی نیز نمیتواند به عاملی جز تشدید بحران اقتصادی و سیاسی موجود منجر گردد. تحمیل فشار ناشی از این بحران بردوش توده‌ها و افزایش سرسام آور هزینه‌های زندگی، مدام بر شدت ناراضی توده‌ها از رژیم جمهوری اسلامی افزوده است. ما میدانیم که بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی موجود و شرایط اسفبار زندگی توده‌ها چنان ابعاد گسترده‌ای بخود گرفته که حل قطعی آن

کار

لااقل از جانب هیئت حاکمه کنونی بسیار بعید بنظر میرسد. سیاستهای رژیم طی ماههای گذشته نیز نشان داده که نه در جهت تخفیف بحران و حل تضادهای درونی هیئت حاکمه بلکه - برخلاف تصور شورای عالی - در جهت تشدید آنها سیر کرده است. امری که هم اکنون شاهد نخستین تجلیات آن هستیم.

حال باید از نویسنده مقاله پرسید: آیا چنین شرایطی نمیتواند مبنائی برای تبلیغ ضرورت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و آلترا تئو حکومتی باشد؟ آیا طرح شعارهای انقلابی مستقیم در این شرایط ذهنیگرائی است؟ بویژه امروزه که اکثریت عظیم توده‌ها هرگونه توهمی را نسبت به هیئت حاکمه کنونی از دست داده‌اند و در برابر آن قرار دارند. واقعیت این است که توده‌ها بخوبی دریافته‌اند که بحران اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود عمیقاً با مسئله حاکمیت گره خورده است و این حکومت نه تنها نمیکوشد به خواستهای اساسی آنها پاسخ گوید بلکه قادر نیست از شدت فقر و فلاکت توده‌ها بکاهد. آیا تحت چنین شرایطی میتوان از این مسئله سخن گفت که شعار سرنگونی رژیم و برقراری حاکمیت شوراها، موضوعاتی برای تبلیغ نیستند؟

نویسنده مقاله برای اینکه صراحت بیشتری به نظر خود مبنی بر عدم لزوم تبلیغ آلترا تئو حکومتی به همراه خواستهای مشخص "کار، نان، آزادی" بدهد، مینویسد: کمیته اجرائی هنگامی که "مدعی میگردد شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" یک شعار تبلیغی است، فقط ذهنیگرائی را موعظه نمیکند، دوری گزینی از شعارهای تبلیغی و چسبیدن به همان مجردات سنتی را دامن میزند." و در بخش دیگری از این نوشته میگوید: "در حالیکه تبلیغی شمار آوردن شعار "حکومت شورائی" بیانگر تفکرات بلانکیستی سنتی کماکان بر تائیدها می‌باشد که حاکم است." (تا کیدها از ما ست) تنها ذکر همین دو جمله کافیت تا هر کس که اندکی با مارکسیسم آشنائی داشته باشد بتواند صدای نغمه کهنه اپورتونیسیم روسی در تاکتیک را بشنود.

روشن است که نویسنده مقاله تبلیغ بخش آخر شعار سازمان یعنی "حکومت شورائی" که مورد اعتراض فرمیستهای همچون راه کارگر و اپورتونیسیت - فرمیستهای همچون حزب توده و اکثریت است را بیانگر تفکرات "بلانکیستی سنتی" و "چسبیدن به همان مجردات سنتی" میدانند. سرمنشاء این دیدگاه در حقیقت به مواضع انحلال طلبان روسی بازمیگردد. انحلال طلبان و تروتسکی در آن دوران میکوشیدند با استناد به مارکسیسم ثابت کنند که "بیکار در راه جمهوری شعار مجرد برگزیدگان معدود" است. آنها خطاب به کارگران میگفتند "شما اکنون شعاری مهمتر و همه گیرتر از شعار آزادی در صفحه ۱۵

اشغال نظامی پاناما توسط امپریالیسم آمریکا

از صفحه ۱۶

برای تحقق اهداف نظامی و سیاسی خود هموار کند.

امپریالیسم آمریکا گذشته از اینکه برای پیشبرد اهداف استراتژیک اقتصادی، سیاسی و نظامی خود به یک پانامای کاملاً مطیع و رژیم‌گوش بفرمان در آنجا نیاز دارد، هدف فوری تری را نیز دنبال میکند و آن تبدیل کردن پاناما به پایگاهی برای سرنگونی حکومت انقلابی نیکاراگوئه است. اکنون امپریالیسم آمریکا با اشغال نظامی پاناما، استقرار بخششی از نیروهای نظامی خود در این کشور، و ایجاد دیکتاتورهای کاملاً مطیع و گوش بفرمان، به یک رشته از اهداف خود دست یافته است، این درحقیقت زمینه سازی برای تجاوزهای آینده محسوب میگردد. امپریالیسم آمریکا اکنون خود را در وهله اول برای ضربه زدن و ازپای درآوردن دولت

نیکاراگوئه و سپس کوبا آماده میکند. از این جهت باید گفت که دولت انقلابی-دمکراتیک نیکاراگوئه، جمهوری سوسیالیستی کوبا و همسایگانیش های انقلابی آمریکای لاتین در آینده در معرض حملات گستاخانه تر و دامنشانه تر امپریالیسم آمریکا قرار خواهند گرفت. تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به پاناما و اشغال این کشور در عین حال یکبار دیگر خط بطلانی بر این خرافه های خرده بورژوازی و پورتونیستی کشید که از امپریالیسم چپ دیگری جز جنگ و تجاوز، میلیتاریسم، ارتجاع سیاسی و ستونگری ملی میخواستند. امپریالیسم ذاتاً ستونگرو استعمارگر، جنگ طلب، تجاوزکار و توسعه طلب است و مادام که به جای خود باقی است، تمام این خصوصیات را حفظ خواهد کرد. اشغال نظامی پاناما توسط امپریالیسم آمریکا این حقیقت را بار دیگر نشان داد.

چاوشسکو قرار گرفته بود که با سلب آزادیهای سیاسی از عموم مردم، خصلت یک دیکتاتور فردی بخود گرفت و همه ارگانهای قدرت وابسته به شخص وی بودند. در اینجا هرگونه تحولی بلافاصله منافع این قشر ممتاز را به خطر می انداخت و لذا طبیعی بود که واکنش و مقاومت آنها بیشتر باشد. از سوی دیگر اتحاد شوروی در رومانی و در درون دستگاه دولتی و حزبی از همان نفوذ و توریته ای که در دیگر کشورهای اروپای شرقی داشت برخوردار نبود. رومانی هر چند از موضعی ناسیونالیستی و نه انقلابی، از استقلال نسبی بیشتری نسبت به سیاستهای اتحاد شوروی برخوردار بود، لذا در اینجا جناح طرفداران رفرم نمیتوانستند از همان موقعیتی به انکاء حمایت اتحاد شوروی برخوردار شوند که در دیگر کشورهای اروپای شرقی. لذا در اینجا تحولاتی که الزاماً میبایستی انجام بگیرد شکل قهرآمیز بخود گرفت و طرفداران رفرم طی یک جنگ داخلی چندروزه با وضع مسلط شدند.

مسئله ای که امروز در خود رومانی و مطبوعات کشورهای امپریالیستی در مورد چگونگی این تحولات مورد بحث قرار گرفته و اینکه آیا رژیم چاوشسکو با یک قیام توده ای سرنگون گردید، یا یک کودتای ارتش، هر دو نظر تنها یک جنبه مسئله را با زگو میکنند. واقعیت امر این است که دامنه بحران اروپای شرقی امکان بروز ناراضی و اعتراض توده ای را در رومانی نیز پدید آورد. اما رژیم چاوشسکو نخستین تجلی علنی این ناراضی را در شهرهای مرزی رومانی سرکوب کرد و این خود بر دامنه ناراضی و اعتراض توده ای افزود. در چنین شرایطی جناح طرفداران گورباچف با استفاده از شرایط موجود ابتکار عمل را بدست گرفتند و با کمک ارتش قدرت را قبضه کردند و در همان نخستین لحظاتی که ارتش برای کنار گذاشتن چاوشسکو دست به عمل زد، بسیاری از سران حکومتی وابسته به چاوشسکو دستگیر و شورا به حکومت او هم پاشید. مردم نیز عمدتاً جانب ارتش را گرفته و مقاومت مسلحانه طرفداران چاوشسکو در مدتی کوتاه درهم شکست.

بهر رو، آنچه که در این تحولات بوقوع پیوست انتقال قدرت از دست یک جناح حزبی به جناح دیگری بود که هدفش انجام همان رفرمها می است که در دیگر کشورهای اروپای شرقی صورت گرفته یا در حال اجرای آن هستند. لذا این خود به این مسئله نیز پاسخ میدهد که این تحولات را چگونه باید ارزیابی کرد. جناحی که اکنون قدرت را بدست گرفته نه فقط خواستار انتقال تام و تمام قدرت به طبقه کارگر و برقراری یک دمکراسی سوسیالیستی نیست و اساساً باید گفت که این جناح نیز نه حامل چنین تفکری است، نه چنین وظیفه ای را برعهده داشته و نه خود دعای در صفحه ۲

★ تحولات در رومانی

بحرانی که تمامی کشورهای اروپای شرقی را در هم پیچیده است به رومانی نیز کشیده شد و رژیم چاوشسکو در مدتی بسیار کوتاه سقوط کرد. با تحولاتی که در پی تغییرات جدی در سیاستهای داخلی و خارجی اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت، این حقیقت کاملاً بدیهی بود که کشورهای دیگر اردوگاه سوسیالیسم بویژه کشورهای اروپای شرقی که در نتیجه یک رشته انحرافات طولانی مدت، نقض حاکمیت طبقه کارگر و دمکراسی سوسیالیستی، نقض موازین اقتصادی سوسیالیستی با یک رشته تضادهای اجتماعی و ناراضی توده روبرو بودند، اما با حمایت همه جانبه اقتصادی، سیاسی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی امکان بروز علنی نمی یافتند، قادر به مقاومت در برابر رشد فزاینده بحران نیستند و بویژه که اتحاد جماهیر شوروی نیز دیگر خود بمثابه پرچمدار رفرمهای اقتصادی و سیاسی، مدافع یک رشته تحولات در این کشورها شده بود.

در مجارستان و لهستان که مناسبات سرمایه داری بیش از همه این کشورها احیاء شده بود و حتی در مجارستان انحرافات سوسیالیستیک در حزب آن، به یک خط مستقل تحول یافته بود، روند تحول سرمایه داری سرعت گرفت. آنها با شور و اشتیاق از تحولات استقبال نمودند و قدرت سیاسی به آرامی در اختیار بورژوازی قرار گرفت. در دیگر کشورهای اروپای شرقی در آغاز با این تحولات ورهنمودهای اتحاد شوروی مخالفتها و مقاومتها صورت گرفت، اما این

مقاومت بیهوده بود، چرا که ادامه وضع موجود امکان پذیر نبود و روز بروز بحران را تشدید میکرد. میبایستی به راه حل انقلابی متوسل شد، قدرت را بشکل تام و تمام به طبقه کارگر سپرد و با برقراری دیکتاتور پرولتاریا و دمکراسی سوسیالیستی بمعنای واقعی کلمه بر مقاومت بورژوازی غالب آمد و بحران را حل کرد و با اینک تا تن دادن به رفرمهای اقتصادی و سیاسی بورژوازی بحران را بر مرور بنفع بورژوازی حل کرد. قشر ممتاز قدرت حاکم نمیتوانست به راه حل اول متوسل گردد و نه به راه حل دوم تن دهد. چرا که این هر دو راه با موجودیت آن در تضاد قرار داشت. اما هم شرایط داخلی یعنی رشد انحرافات و قدرت گیری جناحهای سوسیالیست دمکرات و هم اوضاع بین المللی راه حل دوم را تحمیل مینمود، از این رو جناحهای طرفدار رفرم های گورباچف یکی پس از دیگری جناح مخالف را از راس قدرت کنار زدند و اکنون در حال پیشرفت در همان مسیری هستند که مجارستان و لهستان پیشگام آن شده اند. تنها کشور باقی مانده اروپای شرقی که در عین حال منحنی ترین کشور اروپای شرقی بود و الزاماً میبایستی همین مسیر را طی کند، بنا به ویژه گیهای خاص خود نمیتوانست همان مسیر بالنسبه آرام و مسالمت آمیزی را که در دیگر کشورها طی شده بود، دنبال کند. در اینجا اولاً بیش از همه کشورهای اروپای شرقی قدرت سیاسی از طبقه کارگر جدا شده بود و در دست گروه بسیار محدودی متمرکز گشته بود که در راس آنها



شورای عالی و . . .

سندیکاها، اجتماعات و اعتمادات ندارید." لنین در سال ۱۹۱۱ یعنی قبل از حوادث لنا و قبل از شرایط اعتلائی ۱۹۱۲ به بعد در اثر خود "درباره دیپلماتی تروتسکی و درباره پلاتفرم سوسیال دمکرات های وفادار به حزب" علیه این طرز تفکر نوشت: "چرا شعار جمهوری شعار مجرد عده معدود است، آیا روشن نیست که مطلب درست عکس اینست یعنی: این شعار "آزادی اجتماعات" است که اگر بعنوان یک شعار "همه گیر" و بدون پیوند با شعار جمهوری در نظر گرفته شود، شعاری "مجرد" و بی معنی از کار درمی آید؟ بی معنی است که از سلطنت تزاری "آزادی اجتماعات" طلب شود بی آنکه به توده ها توضیح داده شود که این آزادی با تزاریسم در یکجا نمی گنجد و لازمه تحقق این آزادی استقرار جمهوری است" (تاکید آخر از ماست) "برجسته کردن شعار "آزادی اجتماعات" در مقابل شعار جمهوری، لفاظی روشن فکری اپورتونیستی است که توده ها او را به خود بیگانه میداند. . . توده ها را گونه دیگری از تجربه زنده تربیت میکند، نه تجربه روی کاغذ و روشنگر آنان نیز درست همان تبلیغاتی است که کارگران آگاه به سود جمهوری انجام میدهند، زیرا یگانه شعار همه گیر همان شعار جمهوری به مفهوم دمکراسی سیاسی است." (تاکید از ماست) چنانچه ملاحظه میشود لنین در سال ۱۹۱۱ کسانی را که خواست "آزادی اجتماعات" را در مقابل شعار جمهوری برجسته می کردند اپورتونیست میخواند و نشان میدهد که خواست "آزادی اجتماعات" اگر بدون پیوند با آلترناتیو حکومتی یعنی "جمهوری دمکراتیک" مطرح گردد شعاری "مجرد" از کار درمی آید. حال نویسنده "واقع بین" شورای عالی ۸۰ سال بعد با تکرار استدلال انحلال طلبان در رد تبلیغ آلترناتیو حکومتی، مدعی میگردد که تبلیغ خواستهای کار، نان، آزادی در پیوند با حکومت شورائی چسبیدن به "مجرات سنتی" است. در حالیکه طرح و تبلیغ "حکومت شورائی" در پیوند با خواسته های فوق بمعنای آنست که توده ها زمانی میتوانند به کار، نان، آزادی دست یابند که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را سرنگون ساخته و خود بر سر نوشت خویش حاکم شوند. حال اینکه طرح شعار "کار، مسکن، آزادی" از آنجا که بعنوان یک شعار "عملی"، "بسپیح کننده و بدون پیوند با سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و آلترناتیو اثباتی در نظر گرفته شده، شعاری "مجرد" و بی معنی از کار در آمده است. بی معناست که از رژیم جمهوری اسلامی "کار، مسکن، آزادی" طلب شود، بی آنکه به توده ها توضیح داده شود که این خواستها با رژیم در یکجا نمی گنجد و لازمه تحقق این خواستها استقرار حاکمیت مستقیم توده ها است. پس روشن

است که مطلب درست عکس نظرنویسنده است یعنی این شعار "کار، مسکن، آزادی" است که بدون پیوند با آلترناتیو حکومتی، شعاری "مجرد" است.

بنظر میرسد که اکنون جوهر دیدگاه نویسنده نسبت به روش تبلیغ تا آن حد که در اینجا مجال بحث درباره آن بود، روشن شده باشد. وی تبلیغ شعار "کار، مسکن، آزادی" را بدلیل تبلیغ سرنگونی رژیم و آلترناتیو حکومتی قرار داده است. این نیز در اساس چیزی جز نفی تبلیغ انقلاب نیست. این دیدگاه در حقیقت میخواهد به توده ها بیاموزد که برای تحقق شعار "کار، مسکن، آزادی" سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ضرورتی ندارد و آنها میتوانند بدون کسب قدرت سیاسی به این خواستها دست یابند. نویسنده مقاله ضمن توضیح این مسئله که "یک شعار تبلیغی و تاکتیک عملی اینست که به توده ها در جریان عمل راه مبارزه شان را می شناساند" مینویسد "از نظر ما شعار "کار، مسکن، آزادی" تبلور این خواستها و شکل مجسم وظائف عملی پیشروی ماست" (تاکید از ماست) بنا بر این از نظرنویسنده شعار "کار، مسکن، آزادی" شکل مجسم وظائف عملی پیشروی توده ها است و تحقق آن بدون سرنگونی رژیم و برقراری حاکمیت مستقیم توده ها امکان پذیر است، چرا که، طرح این خواستها بدون پیوند با سرنگونی رژیم یا آلترناتیو حکومتی و تلقی کردن آن بعنوان یک شعار عمل معنای دیگری جز این نمیتواند داشته باشد. بر همین مبنا نیز نویسنده مقاله مدعی میگردد: "کسی که در شرایط امروز ایران . . . شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" . . . را یک شعار تبلیغی و بسپیح کننده می انگارد" در واقع "ذهنیات خود را بجای توده ها می نشاند و شیپور بیدارباش برای روز بزرگ را انتظار دارد". از همین زاویه نویسنده مقاله در ادامه رهنمود میدهد: برای اینکه سازمان "ذهنیات خود را بجای توده ها" قرار ندهد، کافیت "شیپور بیدار باش" توده ها را بر زمین گذاشته، از تبلیغ ایده "حکومت شورائی" دست بردارد و به این توهم در نزد توده ها دامن بزند که رژیم جمهوری اسلامی میتوانند این خواستها را متحقق کند!

این دیدگاه در واقع با مخدوش کردن مبارزه حول خواستهای روزمره و جزئی کارگران یعنی شعارهای عملی و قابل تحقق در جامعه ای که تحت حاکمیت بورژوازی قرار دارد، با مبارزه حول مطالبات فوری سیاسی و خواستهای که بدون سرنگونی حاکمیت بورژوازی قابل تحقق نیست، عملاً ذهن توده ها را مخدوش میکند و آب باسیاب بورژوازی میریزد. مثلاً در نظر بگیریم کارگران از یک طرف برای افزایش دستمزد یا تاسیس امکانات بهداشتی محل کارخانه مبارزه میکنند و از طرف دیگر برای دمکراسی. آیا کارگران میتوانند متشکل شوند و با قدرت خویش بدون

اینکه رژیم را سرنگون سازند، به خواست اول خود یعنی "افزایش دستمزد یا تامین امکانات بهداشتی محل کارخانه" دست یابند؟ پاسخ مثبت است چرا که میتوان این خواستها را در چارچوب نظم موجود عملی کرد. اما، آیا کارگران میتوانند بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به دمکراسی دست یابند؟ پاسخ منفی است. چرا که لازمه تحقق آزادی استقرار حاکمیت مستقیم توده ای است. حال به کسیکه مرز بین این دو دسته از خواستها را مخدوش میکند، یعنی اینکه به توده ها میگوید که میتوانند بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به کار، مسکن و آزادی دست یابند چه میتوان گفت؟ . . .

حال از زاویه دیگری مسئله را مورد بررسی قرار دهیم. نویسنده مقاله با این استدلال که چون شعار "حکومت شورائی" هنوز به یک شعار عمل تبدیل نشده است نتیجه میگیرد که سازمان نباید آنرا تبلیغ کند، چرا که از نظریه این تبلیغ در بهترین حالت فقط قادر به جذب آگاه ترین کارگران خواهد گشت، بدون آنکه بتواند در میان انبوه توده های کارگرنفوذ کند. "اینکه اساساً شعارهای تبلیغی برای جلب توده های وسیع مطرح میگردد، درست است، اما در اینجا این سؤال مطرح میشود که نویسنده بر پایه چه استدلالی شعار "کار، مسکن، آزادی" را بدون سرنگونی رژیم قابل تحقق میداند و آنرا "شکل مجسم وظائف عملی پیشروی" توده ها میگذارد؟ پاسخ به این پرسش را نویسنده داده است. وی میگوید: "مانیتوانیم توده ها را به مبارزه حول حداقل خواستها و مطالبات فراخوانیم و در عین حال به آنها بگوئیم که این مبارزات سودی ندارد و به نتیجه ای در تحقق خواست - هاییشان نخواهد رسید". همانگونه که ملاحظه میشود نویسنده مقاله از آنجا که نمیتواند هم توده ها را به مبارزه حول شعار "کار، مسکن، آزادی" شورای عالی فراخواند و هم به آنها بگوید که تحقق این خواستها بدون سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی امکان پذیر نیست، لذا تلاش میکند تا شاید بتواند بذر این توهم را در میان کارگران بپاشد، که در شرایط کنونی بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیز میتوان به این خواستها دست یافت.

حال با توجه به دفاع نویسنده از شعار "کار، مسکن، آزادی" که "شورای عالی" آنرا بدون پیوند با سرنگونی رژیم و آلترناتیو حکومتی تبلیغ میکند، برای نمونه خواست مسکن را مورد بررسی قرار میدهم تا روشن گردد که چه کسانی "ذهنیات خود را" بجای واقعیتها قرار میدهند و "شیپور بیدارباش" برای روز بزرگ را انتظار دارند. انگلس در مورد حل مشکل مسکن میگوید "تا زمانیکه شیوه تولید سرمایه داری پابرجاست، تا بدان زمان خواست اینکه مسئله مسکن یا هر

یادداشت‌های سیاسی



دفاع از حزبیت، علیه بی‌حزبی
(۳)

★ اشغال نظامی پاناما توسط امپریالیسم آمریکا

در آخرین روزهای سال ۱۹۸۸ مسیحی، امپریالیسم آمریکا یکبار دیگر ماهیت درنده‌خو، تجاوزکار و توسعه طلب امپریالیسم را به کارگران سراسر جهان و خلق‌های کشورهای تحت سلطه و وابسته نشان داد. با یک حمله نظامی غافلگیرانه کشور کوچک پاناما را اشغال نمود و طی چند روز جنگ، گروه کثیری از مردم این کشور را بقتل رساند.

بوش رئیس جمهور آمریکا برای توجیه این اقدام تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا به این ادعای پوچ متوسل گردید که گویا جان شهروندان آمریکایی در پاناما با خطر افتاده بود و ارتش آمریکا برای نجات جان آنها، برقراری "دمکراسی" و نیز، دستگیری نوریه‌گا به پاناما حمله کرده است. برای هر انسان اندک آگاه و آزرده‌ای روشن است که اولاً به هیچوجه خطری حتی جان یک آمریکایی را در پاناما تهدید نمی‌کرد. ثانیاً امپریالیسم آمریکا بمثابه مظهر مجسم ارتجاع سیاسی، دشمن همه رژیم‌های حقیقتاً دمکراتیک است و پیگیرترین مدافع و پشتیبان رژیم‌های ارتجاعی و ضد دمکراتیک محسوب می‌گردد و از این رو ادعای "دمکراسی" طلبی آن بکلوسی مسخره و بی معناست. ثالثاً - واقعیت مربوط به اتهامات آمریکا علیه نوریه‌گا مبنی بر ارسال مواد مخدر به آمریکا هرچه باشد، این حقیقتاً کلاً بدهی است که بهیچوجه مسئله مورد بحث، مسئله اصلی آمریکا نیست، چرا که هم‌زمان

آنچه که در ادامه این بحث با دیدبان پرداخته شود، ضرورت دیسیپلین پرولتری در یک تشکیلات پرولتاریائی است که مسلح به ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم و خط مشی‌ای کاملاً انقلابی و پیگیر است. سازمان پرولتری با انضباط پرولتری پیوند ناگسستنی دارد. هر سازمانی که بخواهد شایستگی نام سازمان پرولتاریائی را داشته باشد و بعنوان یک سازمان رزمنده و پیکارجوی کمونیست، طبقه کارگر را متشکل سازد و آن را در نبردهای بی‌امان طبقاتی رهبری کند باید در صفوف خود دیسیپلین آهنینی را حاکم سازد و همه اعضا و ارگانها، از بالاترین تا پایین‌ترین آنها، خود را موظف به رعایت قواعد و مقررات پذیرفته شده حزبی و نظم و انضباطی اکید بدانند.

لنین مکرر بر این مسئله تاکید داشت که: "مرکزیت بی‌چون و چرا و انضباط بسیار شدید پرولتاریائی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازیست." "اگر در حزب ما انضباط بسیار شدید و حقیقتاً آهنینی حکمفرما نبود و اگر طبقه کارگر یعنی تمام عناصر متفکر و شرافتمند و جانفشان و با نفوذ این طبقه که قادرند قشرهای عقب مانده را بدنبال خود ببرند یا بسوی خود جلب کنند، از حزب ما پشتیبانی کامل و بیدریغ نمینمودند، بلشویک‌ها نه اینکه ۲ سال ونیم بلکه ۲ ماه ونیم هم بر سر حکومت دوام نمی‌آوردند." ضرورت دیسیپلین پرولتاریائی از ضرورت مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و رسالت طبقاتی و تاریخی این طبقه در نهاد نظام سرمایه‌داری و استقرار جامعه کمونیستی ناشی میگردد. بدون این دیسیپلین، طبقه کارگر نه میتواند بر بورژوازی پیروز گردد و نه به اهداف طبقاتی و تاریخی خود جامعه عمل پوشد. اما دیسیپلین در ذات طبقه کارگر است و از شرایط زندگی و مبارزه، از خصیصه‌های طبقاتی پرولتاریا ناشی می‌گردد.

طبقه کارگر که در نظام سرمایه‌داری فاقد هر گونه وسائل تولید است و ناگزیر می‌باشد برای گذران زندگی خود نیروی کارش را به سرمایه‌داران بفروشد، دیسیپلین را از خود نظام سرمایه‌داری و سیستم کارجمعی و متشکل کارخانه‌ای می‌آموزد که او را متحد و متشکل میسازد و با نظم و انضباط پرورش میدهد. اینکه دیسیپلین کارخانه‌ای در نظام سرمایه‌داری دارای یک جنبه ستمگرانه و استثماری است میباید و بر شلاق گرسنگی و ترس از مرگ مبتنی است بحثی در آن نیست، اما این

آمریکا و هم رژیم‌های دست‌نشانده آن در سراسر جهان در فساد، دزدی، چپاول، غارت غوطه‌ورند و گروهی از آنها در ماجرای‌های خرید و فروش مقادیر کلانی از مواد مخدر در سراسر جهان دست دارند و اساساً خود سازمان جاسوسی آمریکا یعنی سیا در این مسئله نقش عمده را ایفا میکند و از این گذشته تا زمانیکه مناسبات نوریه‌گا و آمریکا حسنه بود، هیچ بحث و صحبتی از این مقله در میان نبود. پس علت اصلی اشغال نظامی پاناما را باید در جای دیگر و دیگر گشته اهداف و مقاصد تجاوزکارانه و توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا جستجو کرد. اختلاف امپریالیسم آمریکا و نوریه‌گا از نقطه‌ای آشکار گردید و بمرو حاد شد که رژیم نوریه‌گا برغم اینکه یک رژیم بورژوازی و ارتجاعی بود با این وجود حاضر نشد بصورت نوکر گوش بفرمان آمریکا عمل کند، و خاک پاناما تکیه‌گاه اصلی تجاوز امپریالیسم آمریکا نیکارا گوته گردد. از اینجا است که اتهامات آمریکا علیه نوریه‌گا عنوان میگردد و بدنبال آن ابزارهای مختلفی برای سرنگونی رژیم و بکار گرفته میشود. چندماه پیش، سازمان جاسوسی آمریکا طرح یک کودتا را در پاناما با مرحله اجرا گذاشت، اما در پی شکست این کودتا، امپریالیسم آمریکا راه‌حل‌هایی خود را که همانا اشغال نظامی پاناما بود مرحله اجرا گذاشت تا با استقرار یک رژیم کلاً ملاً گوش بفرمان زمین را

☆ گرامی باد سی و یکمین سالگرد پیروزی انقلاب کوبا!

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر و ریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

A. MOHAMMADI
490215483
Amro Bank
Amsterdam_HOLLAND

برای تماس با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) نامه‌های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنا یا خود در خارج کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه‌ها را به آدرس زیر بفرستند.

Post Fach 302921
1000 Berlin 30
West Germany

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق